

نگاهی گذرا بر مندرجات کتاب بدیع (بخش دوم)

بررسی اجمالی برخی از شبهات اهل بیان

مسعود کشاورز رهبر

در ادامه مطالب بخش اول این مقاله و نگاهی اجمالی بر مندرجات کتاب مستطاب بدیع و ذکر ایرادات و شبهات ازلیان بر ظهور جمال قدم و پاسخ آن شبهات، ذیلاً به ذکر موارد دیگر می‌پردازم.

ادّعی مرآتیت اولّیه و وصایت از جانب میرزا یحیی^۱

یکی از مهمترین مدّعیات میرزا یحیی^۱ این بوده است که وی مرآت اولّیه است و جمیع مرایا در ظلّ او قرار دارند. لذا وی وصیّ و خلیفه حضرت باب است و اطاعت او بر جمیع اهل بیان لازم است.

لیکن در جمیع آثار دور بیان مفهوم «مرآت» صرفاً به نفوس مؤمنه صافیّه اطلاق گردیده است که حکایت از شمس حقیقت می‌نمایند و این ویژگی مادامی که روی به حقیقت دارند برقرار است و در صورت روی برتافتن از میان می‌رود. حضرت ربّ اعلیٰ در خصوص ویژگی مرایا و بیان مفاهیم علم و عمل در شناخت مظهر الهی در بیان فارسی باب دوازدهم از واحد سوم می‌فرمایند:

« . . . انّ مثل النّقطة کمثل الشّمس و مثل سائر الحروف کمثل المرایا فی تلقائها . . . و همین قدر که در ظهور نقطه حقیقت که در قرآن به اسم رسول‌الله (ص) ظاهر بود، مثل او شمس گرفته شود و مهتدین به او شمس ظاهره در مرایا ثمره این باب اخذ شده، در علم نه در عمل، که مقام عمل آن اینست که امروز ظهور همان نقطه در بیان است، هر نفسی که مؤمن به او است در خود نبیند آنچه به او عزّ او است الاّ مثل شبحی که

در مرآت می بیند نزد شمس سماء که مَثَل او اگر بگوید: «اللّه اکبر نفسی» یا آن که آنچه مؤمن به قرآن است این کلمه را بگویند، نزد اللّه اکبری که نقطهٔ فرقان در أخرای خود می گوید معاینه شمس سماء است بالنسبه به شبح او در مرایا و این ثمره در این کور که ظاهر نشد اگر در نزد بعضی نفوس هم بوده، علم بوده نه عمل، . . . بلکه در ظهور من یظهره اللّه مؤمنین به بیان به این باب که جوهر کلّ علم و عمل است عمل کنند و از برای خود شیئی نیینند الاّ به او، چنانچه شیئی کینونیت افنده و ارواح و انفس و اجساد ذاتی ایشان به ظهور نقطهٔ بیان متحقّق شده که او این آیات را در انفس خلق از خود قرار داده که به این متوجه شوند به او و کلّ علم و عمل اینست . . .»^۱

اما آنچه مسلم است این واقعیت است که حضرت باب اعظم هیچ فردی را به وصایت خویش برنگزیدند و هیچ نصی دالّ بر وصایت در آثار حضرتشان موجود نیست.

حضرت اعلیٰ صراحتاً می فرمایند که در عهد ایشان ذکر وصی و نبی نمی شود. چنانکه در بیان فارسی می فرمایند:

« . . . و در ظواهر چون ذکر نبی و وصی در این کور نمی گردد به مؤمنین اطلاق می گردد»^۲

با این وجود ازل و ازلیان مدعی آنند که وی از جانب حضرت اعلیٰ بعنوان وصی و جانشین و خلیفهٔ ایشان انتخاب و برگزیده شده است. چنانکه در کتاب «هشت بهشت» آمده است: « . . . بالجمله در دو سال آخر آنچه از قلم اعلیٰ صادر شد تماماً در شأن حضرت ثمره بود و سفارش او را به همهٔ اهل بیان فرمودند که اگر به قدر ذکر شیئی بر خاطر مبارک او حزنی وارد بیاورند تمامی اعمال و عبادات هبّاء منثور است.^۴ الآن از کلمات حضرت نقطه آنچه در شأن حضرت ثمره فرموده اند معادل بیست هزار بیت موجود است. سوی آنچه از میان رفته و بعد از حضرت نقطه تا ده سال همهٔ اصحاب بیان متفق و متحد الکلمه بر تفویض امر وصایت به حضرت ثمره بودند . . .»^۵

آنچه به نقل از مؤلفان «هشت بهشت» آمد صرفاً ادعائی واهی است، زیرا از این به اصطلاح «بیست هزار بیت» حتی یک بیت یا جمله در ذکر وصایت یا خلافت ارائه نگردیده است. تنها مواردی که ازلیان به عنوان سند وصایت ازل ارائه می دهند دو توقيع منسوب به حضرت اعلیٰ است: توقيع اوّل را ادوارد براون در بخش پیوستهای ترجمه انگلیسی «مقاله شخصی سیّاح» و نیز در مقدمه فارسی کتاب نقطه الکاف (صفحه لد) درج نموده است و جالب آن که آنچه براون ارائه نموده به خطّ ازل است. این سؤال در اینجا مطرح است که چرا ازل اصل توقيع را به وی ارائه ننموده است؟ متن توقيع انتسابی چنین است:

«هذا كتابٌ من عند الله المهيمن القيوم الى الله المهيمن القيوم. قل كلّ من الله مبدؤون. قل كلّ الى الله يعوّدون. هذا كتابٌ من علىّ قبل نبيل ذكر الله للعالمين الى من يعدل اسمه اسم الوحيد ذكر الله للعالمين. قل كلّ من نقطة البيان لبيدئون. ان يا اسم الوحيد فاحفظ ما نزل في البيان و امر به فانك الصراط حقّ عظيم. سجع مهر مبارک انّی انا حجة الله و نوره»

اگر صحّت این توقيع منسوب را مسلم بدانیم، اولاً: این توقيع خطاب به کسی است که اسمش معادل اسم وحید است که می تواند بر یحیی نامان بیشمارى دلالت کند. ثانياً: مخاطب لوح را بر حفظ بیان امر فرموده است. این وظیفه بر عهده جمیع مؤمنین بیان بوده که در حفظ بیان و شعائر آن کوشش کنند. بنابر این هیچگونه ذکر وصایت و خلافتی در این توقيع نیست و این ادعا صرفاً استنباط ناصحیح ازل و ازلیان است و توهمی بیش نیست. ثالثاً: اگر استنباط ایشان در باب وصایت از صدر و عنوان این توقيع است، حضرت بهاء الله در کتاب بدیع بدین استنباط ناصحیح چنین پاسخ می دهند:

«... هر نفسی در بیان ناظر شود تصریحاً من غیر تلویح مشاهده نماید و موقن شود به این که مقصود از کلّ بیان آن جوهر تبیان بوده و خواهد بود. مثلاً به بعضی الواح فرستاده اند در صدر آن نازل: هذا كتاب من عند الله الميهمن القيوم الى من يظهره الله انه لا اله الا انا العزيز المحبوب و حال آنکه آن لوح به حسب ظاهر به جهت نفس دیگر بوده و هم چنین در کتاب بعضی نازل: هذا كتاب من الله الميهمن القيوم الى الله الميهمن

القیوم. اینست که می‌فرماید آنچه در بیان نازل شده در حقیقت اولیّه مقصود ظهور آخر است و در مادون آن نظر به آن نسبتی است که به شجره حقیقت داشته‌اند و همچنین مخصوص بعضی الواح ارسال و در صدر آن: هو انت و انت هو نازل از جمله جناب ملا محمد علی زنجانی و دیگر در ذکر تکمیل مراتب توحید در اعداد کلّ شیئی می‌فرمایند: لا اله الا هو و لا اله الا انا و لا اله الا الله و لا اله الا انت و لا اله الا الذی و لا اله الا ایای ربّ العالمین جمیعاً و لا اله الا ایاک ربّ العالمین جمیعاً. امیدواریم که از این بیانات مالک اسماء و صفات قدری از حدودات نفسیه و حجابات و اشارات انفس مردوده ظاهر شوید که اقلّاً اگر در یوم ظهور اعانت حقّ نمی‌نماید بر نفسش سیف نکشید و فتویٰ بر قتلش ندهید . . .»^۶

توقیع دوم، یکی دیگر از آثار منسوب به حضرت ربّ اعلیٰ است که میرزا یحیی صورت آن توقیع را در کتاب مستیقتز آورده است. این توقیع در بین ازلیان به لوح وصایت معروف است. اولین نکته‌ای که در باب این توقیع بچشم می‌خورد این است که این توقیع نیز مانند توقیع قبلی به خط ازل ارائه گردیده است و این نکته جای تأمل دارد.^۷ در این توقیع نکات ذیل مندرج است:

۱- پس از ذکر عنوان توقیع به وی امر می‌فرمایند که آیات الهی را زیارت کند و در این امر شبانه‌روز ممارست نماید: «. . . اذا انقطع عن ذلك العرش تتلو فی آیات ربّک ما یلقى الله علی فؤادک ذکراً من عنده. انه هو المهیمن القیوم و اتل عن نفسی فی کلّ لیلٍ و نهارٍ ثمّ عباد الله المؤمنین.»

۲- سپس به ذکر مراتب توحید می‌پردازند و به این نکته لطیفه شهادت داده و تصریح می‌فرمایند که آن هیکل نورا در «افق ابهی» حیّ و زنده‌اند: «انّنی انا الله لا اله الا انا العلام المقتدر و ان شئت انّنی انا الله لا اله الا انا السلطان الممتنع و اشهد انّنی انا حیّ فی الافق الابهی اسمہ کلّ من یدکرنی بذکری و انّنی انا خیر الذاکرین.» اصطلاح «افق الابهی» بر اساس آثار دیگر حضرت ربّ اعلیٰ اشاره به جمال قدم دارد. از جمله در «کتاب الاسماء» در توقیع خطاب به جناب ملا عبدالکریم قزوینی (میرزا احمد کاتب) چنین امر می‌فرمایند:

« . . . و لقد امرنا من آمن بالله و آیاته ان يرسلنّ اليك عدد لام لطيف، فلتأخذنّ الواو لنفسك ثم احضر بين يدي اسم ربك الوهاب العظيم مثل ذلك، الى اسم ربك الديان اللطيف مثل ذلك، الى اسم ربك العظام العظيم مثل ذلك. ثم مثل ذلك فلتبلغنّ بشيئ عزّ منيع الى شجرة الابهي ذكراً من عند الله انه هو العلي الاعلى. ولكن لا تذكر بذكر ذلك بل اشتر هديّة منيعاً و ارسلنها الى الافق الابهي ذكراً من ربك في الآخرة و الاولى . . . »^۸

حضرت ربّ اعلى خطاب به جناب ملاً عبدالکريم به وی امر می فرمایند که از مبلغ سی تومان دریافتی به ترتیب مبلغ شش تومان برای خود و نیز جناب آقا میرزا عبدالوهاب و جناب دیان و جناب عظیم و نیز حضرت بهاءالله در نظر بگیرند. و تأکید می فرمایند که از برای هیکل اطهر هدیّه منیعۀ ای از جانب حضرتشان تهیّه نمایند. این اختصاص بیانگر مقام و منزلت حضرت بهاءالله نزد حضرت ربّ اعلى و سایر اصحاب است. طبق اسناد و مدارک موجود از سنوات اولیّه ظهور حضرت باب، القاب «بهاء» و «ابهی» به طور خاصّ به جناب میرزا حسین علی نوری یعنی حضرت بهاءالله اطلاق می شده است. شواهد متعدّد بر تأیید این مسأله است، چنانچه در کتاب نقطه الکاف در ضمن شرح حکایتی این مسأله به وضوح اشاره گردیده است.^۹ و نیز در نامه های بجا مانده از بزرگان بابیه من جمله جناب ملاً عبدالکريم قزوینی و جناب سلیمانخان تبریزی از هیکل اطهر با عناوینی مانند «جناب میرزا حسین علی بهاء» و نیز «حضرت ابهی» یاد شده است.^{۱۰} با توجه به مقدمات فوق در ابتدای این توفیق که به «توفیق وصایت» میان ازلیان معروف است به عظمت مقام و موقعیت حضرت بهاءالله اشاره ابلغ از تصریح دارند.

۳- در ادامه به ازل امر می فرمایند که اهل عالم را به آنچه در بیان نازل شده است دعوت نمایند: « . . . بلغ امر ربک الى العالمين و ادع الى ما نزل فی البیان انه لمنهاج عزّ رفیع . . . » مسلماً میرزا یحیی از آنجا که از جانب حضرت ربّ اعلى و به تأیید حضرت بهاءالله به عنوان مرجع و قائد جامعۀ بابی شناخته شده بود می بایست ابلاغ امر الهی و دعوت ناس در ظلّ آئین الهی را به عهده بگیرد،

وظیفه‌ای که هرگز بدان موقّق نشد و آن را جدی نگرفت، زیرا همواره از بیم تعرّض مخالفان در خفا زیست.^{۱۱}

۴- به این نکته اشاره می‌فرمایند که: اگر خداوند در ایّام تو کسی را مانند تو ظاهر گرداند، این نفس نفیس همان است که امر خداوند واحد و حید را به میراث می‌برد: « فان يظهر الله في ايّامك مثلك هذا ما يورثن الامر من عند الله الواحد الوحيد» و بعد می‌فرمایند: اگر ظاهر نفرمود پس یقین بدان که خداوند اراده نفرموده است که نفس خود را بشناساند. پس امر را به خداوند، پروردگارتان و پروردگار عالمیان تفویض کنید و امر کنید به شهداء بیان کسانی که در دینشان پرهیزگارند و از حدود و احکام الهی تجاوز نمی‌نمایند: «فان لم يظهر فايقن ان الله ما اراد ان يعرف نفسه. فلتفوضن الامر الى الله ربكم و رب العالمين جميعاً و امروا بالشهداء الذينهم يتقون في دينهم و هم عن حدود الله لا يتجاوزون . . .»

جناب ابوالفضائل درباره بیان فوق چنین توضیح می‌دهند: «از صریح این بیان به خوبی مستفاد می‌شود که حقّ یعنی من‌یظهره‌الله در مابین اهل بیان از یوم طلوع نقطه اولی موجود بوده و در هر حین خود را معرفی کردن می‌توانسته، به علاوه مماثلت او را با ازل بیشتر از دیگران در عالم خلق از حیث اخوت متضمّن است و بر حسب مضمون این توقیع در صورت اظهار امر، اهل بیان را عموماً مأمور به اطاعت و انقیاد آن وجود مبارک می‌دارد، چه او را وارث حقیقی امرالله مقرر فرموده و بر فرض عدم اظهار زمام امر خویش را به شهداء بیان تفویض می‌فرماید و وجود ازل را مطلقاً به چیزی نمی‌شمارد . . .»^{۱۲}

۵- به میرزا یحیی امر می‌شود که جواهر علم و حکمت را از جناب آقا سید حسین کاتب مخصوص حضرتشان فرا گیرد و وی را به اکرام و اعزاز آن جناب امر می‌فرمایند: «و ان من كان عند ربك قد علّمناه جواهر العلم و الكلمة ، فاستنبئ عنه فانّا كنّا لمنبئین و لتكرمنه من عند ربك بما كنت عليه من المقتدرين». بر این اساس مقام جناب سید حسین کاتب نسبت به ازل مانند مقام معلّم است به متعلّم و این واقعیت با تصوّرات ازل و اتباعش در توصیف مرآتیت و صاحب آیات بودن منافات دارد.

۶- از جمله نکات مهم مندرج در این توقیع ذکر این نکته است که اکمال بیان موکول به ظهور من یظهره الله و اظهار قیامت آخری است: «و ان ابواب البیان قد قُدِّرَ علی عدد کَلْشِیِّ ولکنَّا ما اظهرنا الا احدی عشر واحداً ذکراً من عند الله العلیّ العظیم. ذلک ذکر جود و الا کلّ لله و کلّ الیه لیرجعون و لتأمُرَنَّ بمن یظهره الله فانه لیأتینَ ذلک الخلق فی القیامة الاخری بسطان عز رفیع و انا کلّ عباد له و انا کلّ له ساجدون. یفعل ما یشاء ربّه لا یستلّ عما یفعل و کلّ عن کلّ شیئی یسئلون . . .». مضمون عبارات فوق چنین است: همانا ابواب بیان بر عدد کلّ شیئی (۳۶۱) مقدّر شده است. ولی ما بیش از یازده واحد آن را ظاهر ننمودیم که ذکری است از جانب خداوند علی عظیم. این ذکر نیکو است. وگرنه همه چیز از برای خداوند است و همه چیز به سوی او باز می گردند و [این ابواب] البته به من یظهره الله امارت می یابد. پس همانا او خلق بیان را در قیامت دیگر به انجام می رساند به سلطنتی که ارجمند و بلند مرتبه است و همه ما بندگان او هستیم و بر او ساجدیم. آنچه را که پروردگارش اراده کند انجام می دهد و از اعمالش پرسشی نخواهد شد و [به غیر او] همه از همه امور پرسش خواهند شد.

بنابر این اکمال بیان چه من حیث الظاهر به معنای اکمال کتاب بیان و چه به معنای تکمیل دور بیان در حین ظهور من یظهره الله و توسط آن حضرت صورت می پذیرد.

ازل و ازلیان به عبارات بعد در این توقیع متشبّث شده و برای میرزا یحیی 'مقام و موقعیتی خاص' قائلند و اکمال بیان را بر عهده وی می دانند. آن عبارت این است: «ان اظهر الله عزّاً فی ایامک فاطهر مناهج الثمانیة باذن الله بما کنت مقتدرّاً علیه انه اکرم الاکرمین» یعنی اگر خداوند عزّت و ارجمندی در ایام تو ظاهر فرمود پس مناهج هشت گانه را ظاهر کن به اجازه خداوند بر آنچه توانمندی بر آن. بدرستی که او احسان کننده ترین احسان کنندگان است. میرزا یحیی ' و ازلیان بر اساس استنباطات خود «مناهج الثمانیة» را هشت واحد باقی مانده از بیان عربی تعبیر نموده اند و بدین وسیله مدعی آنند که وظیفه اکمال ابواب باقی مانده از بیان از جانب حقّ به وی عنایت شده است. پذیرش این مسأله مقدمه ای است برای پذیرش این توهم که وی صاحب آیات است و کلمات وی آیات الهی است، در

صورتی که به فرموده حضرت ربّ اعلی: هیچ نفسی قادر به انزال آیه‌ای نیست غیر از من یظهره‌الله.^{۱۳} بنا بر این، این تعبیر و تفسیر از عبارت فوق با مضامین مندرجه در عبارات بالاتر در تناقض و تخالف است، زیرا در آن عبارات تکمیل محتوای بیان را به ظهور من یظهره‌الله و بر عهده حضرتش موکول نمودند و بنا بر این اصطلاح «مناهج الثمانیه» می‌بایست مفهومی دیگر و معنایی غیر از آنچه ایشان عنوان نموده‌اند دارا باشد.^{۱۴}

آنچه را که ازل و پیروان او به عنوان توقیع وصایت ارائه می‌دهند نه تنها دلالتی بر مفهوم وصایت ندارد، بلکه بیشتر شامل سفارشات و اوامری است که از جانب حضرت ربّ اعلی به وی عنایت شده تا شاید در هدایت جامعه بانی قابلیت از خود نشان دهد.

جمال قدم در کتاب بدیع به مدّعی میرزا یحیی مبنی بر مرآت اولیّه بودن و وصایت و خلافت اشاره فرموده، این چنین پاسخ می‌دهند:

«... ابدأ در بیان ذکر وصایت و خلافت نبوده و نیست. به قول شما این کلمات اهل فرقان است. آنچه در بیان ذکر شده ذکر حروفات و مرایا بوده و در جمیع مواضع می‌فرمایند مرایا منحصر نبوده و نخواهد بود، هر نفسی به اشراق شمس الهیه مقابل شود او از مرایا محسوب بوده و این شأن باقی مادامی که از تقابل انحراف نجوید و بعد از انحراف یرجع النورالی مقرّه و ینتهی المخلوق الی شکله و مثله و در کلّ بیان مخصوصاً منصوصاً می‌فرماید: در یوم ظهور ابدأ به غیر او ناظر نباشید چه که آن جمال قدم به بصر غیر خود شناخته نمی‌شود...»^{۱۵}

همچنین در لوح نصیر در همین زمینه می‌فرمایند:

«... و دیگر ملاحظه قدرت مظهر ظهور را فرمائید که به حرفی از اسم عباد خود اگر بخواهد جمیع هیاکل احدیه و مظاهر صمدیه را خلق فرماید و مبعوث نماید هر آینه قادر و محیط است و مع ذلک تازه رؤسای بیان اراده نموده‌اند که امر وصایتی درست نمایند و به این اذکار خلّقه عتیقه ناس را از منبع عزّ رحمانیه محروم سازند و حال آنکه نقطه اولی مظهر قبلم، جمیع این اذکار را از بیان محو فرموده و جز ذکر مرایا چیزی

مشاهده نشده و نخواهد شد و آن هم مخصوص و محدود نبوده به شأنی که می‌فرماید: «الهی فابتعث فی کلّ سنهٍ مرآةً و فی کلّ شهرٍ مرآةً بل فی کلّ یومٍ مرآةً و فی کلّ حینٍ فاطهرٍ مرآةً لتحکین عنک» و این فضل در مریا موجود مادامی که از مقابل شمس حقیقت منحرف نشوند و بعد از انحراف کلّ مفقود و غیرمذکور. تالله الیوم مریا محتجب مانده‌اند که سهل است بلکه طوریتون منصعق شده‌اند . . .»^{۱۶}

تکرار تجلیات و تجدید امثال

یکی دیگر از شبهاتی که توسط میرزا مهدی مطرح می‌گردد این است که وی ظهور حضرت بهاء‌الله را بر اساس پیش‌فرضی غلط و مغلطه‌آمیز یعنی بر اساس بطلان «تکرر تجلیات» و «تجدید امثال» فرض می‌گیرد و این چنین سفسطه می‌نماید که: «اگر مدعی بگوید که من همان نقطهٔ بیان هستم، اگر مقصودش آن است که او هستم بعینه و بشخصه که واضح‌البطلان است، چه که تکرر تجلیات جائز نیست. و اگر تجدید امثال است که واضح‌تر است بطلانش. در این صورت هم باید به همان احکام سابق بلا تفاوت امر نماید. پس کجا تغییر جائز است؟»^{۱۷}

حضرت بهاء‌الله در پاسخ به این شبهه چنین پاسخ فرموده‌اند:

« . . . از قراری که معلوم می‌شود هنوز معنی تجلی را هم ادراک ننموده، چه که محلّش را ندانسته. اینجا محلّ مُجَلّی است نه تجلی. اگر به عین بصیرت ملاحظه نمائی به مبداء تجلیات لانهایه پیبری . . . ذکر تجلی و تکرار تجلی را بگذار و مجلی را ادراک کن و از دونش منقطع شو. چه می‌گوئید در نقطهٔ اولی، روح ما سوا فداه که می‌فرمایند: نقطهٔ بیان بعینه همان نقطهٔ فرقان است از قبل. و هم چنین در جمیع بیان که می‌فرمایند: من ظهر عین من یظهر و من یظهر عین من ظهر. و هم چنین می‌فرمایند: انّی انا ایاه و اّنه هو اّیای. از این گذشته مظاهر احدیه از جهتی متحد و از جهتی به ظهورات مختلفه ظاهر از آن جهت که کلّ از مشرق امر مشرق و من عند الله تکلم نموده‌اند و کلّ به تبلیغ ناس مأمور گشته‌اند کلّ واحد بوده، اینست که می‌فرماید «لا نفرّق بین احد منهم» و در مقام دیگر که

مقام شرایع و اسم و جهات مُلکیه است هر کدام به اسمی و شریعتی و هیکل و هیئت ظاهر شده‌اند. . . .»^{۱۸}

حضرت بهاء‌الله در پاسخ به اعتراضات میرزا مهدی در باب «تکرّر تجلی» به دو مقام «توحید» و «تحدید» مظاهر الهی اشاره می‌فرمایند. این مفاهیم از اصول اعتقادی مندرج در آثار جمال قدم و حضرت باب اعظم است.^{۱۹}

در آثار حضرت ربّ اعلیٰ به کرات این اصل یعنی مقامات مظاهر الهی توضیح و تشریح گردیده است. از جمله می‌فرمایند، قوله الاکرم:

« . . . اگر چه ظهور نقطهٔ بیان همان بعینه ظهور محمد است و رجع آن؛
ولکن چون ظاهر شده به ظهورالله؛ کلّ اسماء در ظلّ او مستدلّ علی الله
هستند. زیرا که اوست اوّل و آخر و ظاهر و باطن و از برای اوست اسماء
حسنی . . .»^{۲۰}

حضرت باب اعظم در کتاب «دلایل السبّعه» در تشریح مقام توحید مظاهر الهی چنین می‌فرمایند، قوله الاعزّ:

« . . . بدان که مثل ذکر ازل که مشیت اوّلیه بوده باشد، مثل شمس است که خداوند عزّ و جلّ او را خلق فرموده به قدرت مستطیلهٔ خود و از اوّل لا اوّل له در هر ظهوری او را ظاهر فرموده به مشیت خود و الی آخر لا آخر له او را ظاهر خواهد فرمود به ارادهٔ خود. و بدان که مثل او مثل شمس است، اگر بما لانهایه طلوع نماید، یک شمس زیاده نبوده و نیست. و اگر بما لانهایه غروب کند، یک شمس زیاده نبوده و نیست. اوست که در کلّ رسل ظاهر بوده و اوست که در کلّ کتب ناطق بوده. اوّلی از برای او نبوده؛ زیرا که اوّل به او اوّل می‌گردد و آخری از برای او نبوده؛ زیرا که آخر به او آخر می‌گردد. اوست که در این دورهٔ بدیع که حال الف سیزدهم است به نقطهٔ بیان معروف و به بدیع اوّل در یوم آدم و به نوح در یوم او و به ابراهیم در یوم او و به موسی در یوم او و به عیسی در یوم او و به محمد رسول‌الله (ص) در یوم او و به من‌یظهره‌الله در یوم او و به من‌یظهره‌الله من بعد من‌یظهره‌الله در یوم او معروف بوده و این است سرّ قول رسول‌الله

(ص) از قبل: اَمَّا النَّبِيُّونَ فَاِنَّا؛ زیرا که ظاهر در کلّ شمس واحد بوده و هست . . . «^{۲۱}

و نیز در کتاب «پنج شأن» می‌فرمایند، قوله الکریم:

« . . . از اوّل لا اوّل له کلّ را به مشیت اوّلیه خلق فرموده و الی آخر لا آخر له کلّ را به مشیت اوّلیه خلق خواهد فرمود و مثل مشیت اوّلیه را مثل شمس فرض کن که اگر بما لانهایه طلوع و غروب نماید متعدّد نگردد و همچنین مشیت اوّلیه اگر بما لانهایه در این عالم ظاهر گردد مدّ علی الله بوده و هست و ظاهر در آنها مبدّل نمی‌گردد. اگر چه اعراش متبدّل می‌شود؛ چنانچه از اوّل لا اوّل له الی امروز سنّت اعراش ظهور الله این بوده که در هر ظهوری به اسمی ظاهر شده و خداوند عزّ و جلّ مظهر آنها بوده و آنها قائمند بالله و کلّ قائمند به آنها و در آنها جهت آنها دیده نمی‌شود؛ بلکه در کلّ جهت وحدت ظاهر بوده و هست. نظر کن که هیچ رسولی آمده که خلق را به سوی غیر خداوند عزّ و جلّ خوانده باشد؛ زیرا که در آنها غیر ظهور الله ظاهر و باطن و اوّل و آخر نبوده. مثلاً ظهوری به اسم نوح و ظهوری به اسم ابراهیم و ظهوری به اسم موسی و ظهوری به اسم عیسی و ظهوری به اسم محمد و ظهوری به اسم من یظهره الله و ظهوری به اسم من یظهره الله و ظهوری به اسم من یظهره الله و ظهوری به اسم من یظهره الله. به عین حقیقت مشاهده نموده و من یظهره الله را من ظهّر دیده تا آنکه در هیچ ظهور محتجب نمائی و کتاب من یظهر را کتاب من ظهّر دیده تا آنکه در هیچ ظهور از اوامر و نواهی الهی محتجب نشوی . . . «^{۲۲}

جمال ابهی در تکمیل پاسخ شبهه میرزا مهدی در باب «تکرّر تجلیات» و «تجدید امثال» می‌فرمایند، قوله العظیم:

«... تو هنوز مطلق بر کیفیت ظهور نشده و قدرت الهیه را مثل قدرت خود فرض گرفته و امرش را منوط به امر خود. فبئس ما ظننت انه یظهر کیف یشاء کما ظهر بالحقّ رغماً لانف المشرکین. همان قسم که نقطه اولی روح ما سواه فداه فرموده است، این ظهور بعینه همان قسم می‌فرماید. تفکر

لتعرف و اینست همان ظهور موعودی که کلّ بیان وعده داده شده‌اند در بیان و الیوم عمل کلّ من اعرض عن هذا الظهور عند الله مردود و غیر مذکور. انه يقول حينئذ اننى انا الله لا اله الا انا كما قال النقطة من قبل و بعینه يقول من یأتی من بعد. آیا ندیده که می‌فرماید: اگر صد هزار مرتبه شمس طالع شود یک شمس بوده و خواهد بود. و می‌فرماید: همین قسم در مظاهر احدیه ملاحظه نمائید. بدان که در تجلی دو نظر ملحوظ، به نظری مکرر و به نظری غیر مکرر و این دو نظر منسوب به تجلیات ظاهریه ملکیه است و نفس تجلی در مقرّ خود مقدّس از این دو نظر بوده و خواهد بود. ولکن ادراک این مقام قدری مشکل. هر نفسی بخواهد علی ما هو علیه ادراک نماید، باید بین یدی الوجه حاضر شود. لیعرف ما لا عرفه من قبل و یطلع بما هو المستور. و دیگر تجدّد امثال را محال دانسته. اگر تجدّد امثال مظاهر الهیه محال باشد، تجدّد امثال شیطانیه که موجود و مشهود و مجال انکار نه، چنانچه دیده می‌شود که در هر شهری مثالی از هیاکل ظلمانیّه بعینه موجود و مشهود. فاعتبروا یا اولوالالباب...»^{۲۳}

و در پاسخ به این شبهه که «مدعی مقام باید در ظلّ نقطه اولی باشد و باید از فرمایش ربّ اعلیٰ بقدر جوی تخلف ننماید» جمال قدم به بیانات حضرت ربّ اعلیٰ استشهاد می‌فرمایند. از جمله می‌فرمایند، قوله العزیز:

«... این که نوشته باید از فرمایش ربّ اعلیٰ به قدر جوی تخلف ننماید، معلوم نشد که این حکم حکم شما است باید عمل شود یا حکم نقطه بیان. نقطه بیان که می‌فرمایند: عمل او میزان کلّ بوده و به هر چه آن وجود مبارک عامل شود باید کلّ عامل شوند. گویا اصلاً بیان را ندیده و اطلاع هم نداری...»^{۲۴}

بیان مبارک اشاره به قهاریت من یظهره الله و ردّ شبهه میرزا مهدی رشتی است. حضرت نقطه اولیٰ در کتاب مستطاب بیان فارسی در باب ثالث از واحد ثالث می‌فرمایند:

«فی انّ البیان و من فیه طائف فی حول قول من یظهره الله بمثل ما کان الالف و من فیه طائف فی حول قول محمد رسول الله و ما نزل الله علیه

فی اولاه و من فیہ طائف فی حول قوله حین ظهور آخریه. ملخص این باب آنکه مد نظر بیان نیست الا به سوی من یظهره الله؛ زیرا که غیر او رافع او نبوده و نیست؛ چنانچه مُنزل او غیر او نبوده و نیست و بیان و مؤمنین بیان مشتاق ترند بسوی او از اشتیاق هر حبیبی بمحبوب خود . . .^{۲۵}

و نیز در باب سادس من واحد الرَّابِع می فرمایند:
 «. . . اگر بعین فؤاد نظر کنی می بینی که کلّ حول و قوه در نزد من یظهره الله است، بالله عزّ و جلّ و از مدد او است این ظهور؛ چنانچه از آدم تا امروز از مدد این ظهور بوده . . .»^{۲۶}

احدی بر کلمات الهیه مطلع نه مگر نفس ظهور

یکی از نکات مهمّ در استدلالات جمال قدم درباره مفهوم «تکمیل بیان» اشاره به این اصل است که: به نصّ حضرت اعلی «حرام است بر مستظّلین شجره بیان که حرفی از کلمات الله را تأویل نمایند یا تفسیر کنند، چه که احدی مطلع نه مگر نفس ظهور.»^{۲۷} این اصل یکی از مهمترین اصول مندرج در آثار دور بیان علی الخصوص کتاب مستطاب بیان فارسی است. حضرت ربّ اعلی در همین سفر قویم در باب دوّم از واحد دوّم می فرمایند، قوله الاعلی:

« . . . ملخص این باب آن که کسی احاطه به آنچه خداوند نازل فرموده در بیان نمی نماید الا من یظهره الله او من علّمه علمه. و مثل ذلک شجره که بیان از او طالع شده، زیرا که اگر جمیع ابحر سموات و ارض مداد شوند و کلّ اشیاء قلم و کلّ انفس محصی شوند نتوانند حرفی از حروف بیان را علی ما هو علیه تفسیر کنند. اذ ما جعل الله لحرف منه اولاً و آخراً و اذن نیست از برای احدی که تفسیر کند به آنچه خداوند در بیان نازل فرموده، الا کلّ حروف علیین را به من یظهره الله و حروف حیّ او و کلّ دون علیین را به ابواب نار او . . .»^{۲۸}

بنا بر این طرح مسأله «تکمیل بیان» از بنیاد ناصحیح و نامربوط است، زیرا که اگر جز من یظهره الله موعود، کسی واقف بر حقایق بیان نیست، اعتراض بر وی بر

- اساس فهم و استنباط محدود نفوس از آثار بیان، اعتراضی به کلی باطل است، زیرا تأکید حضرت باب اعظم بر این اصول اساسی است که:
- ۱- منظور از کلّ بیان نفس مقدّس من یظهره الله است.
 - ۲- مُنزل آیات نیز من یظهره الله است.
 - ۳- کسی جز او بر حقیقت آیات بیان واقف نتواند بود.
 - ۴- پس جائی برای لِمَ و بِمَ نیست. بنا بر این اعتراضاتی از این دست، از بنیاد باطل و مردود است. ذیلاً بعضی از آیات کتاب مستطاب بیان فارسی در همین خصوص ذکر می‌گردد، قوله الاحلی:

« . . . باب خامس از واحد ثانی؛ فی ان کلّ اسم خیر قد نزلّه الله فی البیان کان مراده من یظهره الله بالحقیقة الاولیة . . . ملخص این باب آن که هر اسم خیری که در بیان نازل شده مراد من یظهره الله است به حقیقت اولیّه. ثمّ فی الحقیقة الثانویة اول من یؤمن به الی ' ان ینتهی الی ' آخر حدّ الوجود. به مثل آن که آنجا که ذکر ارض شده مراد ارض نفس او است و کم کم تنزل می‌کند تا آن که می‌رسد به ارض ترابی که منسوب به او است و مقرّ او است که اعلیٰ غرف جنّت است در کتاب الله . . . چنانچه هر ذکر خیری که در قرآن نازل فرموده خداوند به حقیقت اولیّه مراد رسول است و هر ذکر دون خیر مراد نفی اول است که در مقابل اثبات اولیّه واقع شده و ذکر ارض علیین شده مراد ارض نفس او بوده تا منتهی شود به ارض ترابی که مقرّ جسد او بوده که کلّ راجع می‌شود به قائم آل محمد علیه السّلام که آنچه ذکر خیر در قرآن است، مراد او است به حقیقت اولیّه. چنانچه در بیان من یظهره الله تفسیر شده . . . »^{۲۹}

و نیز در باب ششم از واحد دوّم می‌فرمایند، قوله الاعظم:

«فی ان البیان میزان من عند الله الی یوم من یظهره الله من اتّبعه نور و من ینحرف عنه نار. ملخص این باب آنکه بیان میزان حق است الی یوم القيامة که یوم من یظهره الله باشد هر کس مطابق آنچه در او است عمل نمود در جنّت است و در ظلّ اثبات و حروف علیین عند الله محشور خواهد شد و هر کس منحرف شود اگر چه به قدر سر جوی باشد در نار و

در ظلّ نفی محشور خواهد شد. چنانچه این معنی در قرآن هم ظاهر بوده که در مواقع معدوده خداوند نازل فرموده که هر کس به غیر آنچه خدا نازل فرموده حکم کند کافر است و ما یرجع الیٰ تلك الکلمة من شؤونها و حکم کسی که تعدی از حکم خداوند کند این است، چگونه است هر گاه تعدی بر نفس ظهورالله کند. بعد از آن که خداوند نازل فرموده و ما خلقت الجنّ و الانس الا ليعبدون و شبههای نیست که اطاعت مقبول نیست الا به اطاعت حجّت خداوند و الا عملهای آنهایی که با اهل بیت دشمنی نموده عندالله ذکر می‌شد . . . و حمد مر او را که امروز این فضل منحصر به اهل بیان است و من بعد هر کس از حدود آن تجاوز نکند به این فضل باقی است الی یوم من یظهره الله و اگر نعوذ بالله منحرف شود ظلم نکرده الا بر نفس خود. و الله غنی عن العالمین. و در اول ظهور او کلّ بیان اطاعت او است نه غیر او، چنانچه کلّ دین الف حین ظهور رسول الله (ص) اتباع او بود نه وقوف در میزان خود، زیرا که آن وقت حکم دون حقّ بر وقوف در آن می‌شود. من یهتدی فلنفسه و من یحجب فعلیها. و الله غنی عن العالمین . . .»^۳

عدم اعتراض بر مدعی آیات

از نکات مهمی که در باب ظهور موعود در آثار دور بیان تأکید گردیده است این مسأله است که «هر کس مدعی آیات شود، اهل بیان بر او اعتراض ننمایند». این حکم مبرم الهی بر یک اصل دیگر استوار است و آن اینکه: «غیرالله قادر بر انزال آیه‌ای نیست». لیکن این سؤال پیش می‌آید که از کجا می‌بایست میان کلام الهی و غیر آن تمیز دهیم؟ حضرت ربّ اعلیٰ در کتاب «دلایل السبّعه» به این سؤال پاسخ فرموده‌اند. در دلیل ثالث از دلایل السبّعه فارسی می‌فرمایند، قوله الاعظم:

« . . . و دلیل ثالث آن که اثبات قدرت در این آیات ظاهر می‌گردد به نحو بقاء نه غیر آن. و تصوّر نکنی که این امری است سهل، بلکه این خلقی است اعجب از خلق سموات و ارض و ما بینهما. نظر کن حروف هجائیّه را که کلّ خلق به آن تکلم می‌نمایند. خداوند عزّ و جلّ او را به شأنی از

نفس امّی ظاهر فرموده که کلّ ما علی الارض از اتیان به مثل او بر فطرت عاجز می‌گردند و این نیست الاّ صرف ظهور قدرت و محض بروز عظمت. ولی چون اکثر خلق در عالم حدّند، مستشعر به عظمت آیات و جلالت آن نمی‌شوند. چه بسا به شؤن حدّیه مستشعر می‌شوند. به این دلیل متقن و حجّت مبرهن که باقی الی ' یوم القیامة مستبصر نمی‌شوند. »^{۳۱}

حضرت اعلیٰ در کتاب بیان فارسی در حجّیت آیات، در باب اول از واحد ثانی «فی بیان معرفة الحجّة و الدلیل» بر همین سیاق استدلال می‌فرمایند، قوله العزیز:

«ملخص این باب آن که خداوند عالم عزّ شأنه در هر کور به آنچه اعلیٰ علوّ اهل آن کور تفاخر می‌نمایند حجّت را نازل می‌فرماید، چنانچه در زمان نزول قرآن افتخار به فصاحت کلام بود، از این جهت خداوند قرآن را به اعلیٰ علوّ فصاحت نازل فرمود و او را معجزه رسول الله (ص) قرار داد و در قرآن خداوند اثبات حقیّت رسول الله (ص) و دین اسلام را نفرموده الاّ به آیات که اعظم بیّنات است و دلیل بر اعظمت آن، آن که کلّ به حروف هجائیّه تکلم می‌کنند و خداوند عالم کلمات قرآنیّه را به شأنی نازل فرمود که اگر ما علی الارض جمع شوند و بخواهند آیه‌ای در مقابل آیات بیاورند نمی‌توانند و کلّ عاجز می‌شوند و سرّ آن، آن که خداوند نازل فرمود قرآن را از شجره مشیّت که حقیقت محمدیّه باشد به لسان خود حضرت و آن شجره ممتنع هیچ حرفی نازل نمی‌فرماید الاّ و اخذ روح آن می‌کند در حین نزول . . . و در این کور خداوند عالم به نقطه بیان آیات و بیّنات خود را عطا فرموده و او را حجّت ممتنع بر کلشیی قرار داده و اگر کلّ ما علی الارض جمع شوند نمی‌توانند آیه‌ای به مثل آیاتی که خداوند از لسان او جاری فرموده اتیان نمایند . . . »^{۳۲}

حضرت اعلیٰ تفاوت میان کلمات بشری و کلام الهی را در چند ویژگی برمی‌شمرند:

۱- قدرت و قهاریت. ۲- بقاء. ۳- فطرت. بر این ویژگی‌ها صفت «خلاقیت» را نیز باید افزود. در این حالت علی‌رغم تشابه ظاهری میان آیات الهی و کلام بشری، تمایز میان این دو کاملاً مشهود و معلوم می‌گردد. لذا هر مدّعی کاذبی تاب

مقاومت در برابر کلمه‌الله را نخواهد داشت. بدین خاطر است که حضرت ربّ اعلیٰ در کتاب مستطاب بیان صراحتاً امر به عدم تعرّض بر مدعی آیات فرموده‌اند، زیرا بفرموده حقّ بغیر از من یظهره‌الله کسی قادر به انزال آیات بر نهج فطرت نیست.

سنه مستغاث

ذکر سنه «مستغاث» به عنوان سال ظهور من یظهره‌الله نیز از جمله مهمترین شبهات رایج میان ازلیان است. به زعم ایشان «ظهور من یظهره‌الله موعود» نمی‌تواند به این زودی واقع گردد، زیرا در آثار حضرت باب اعظم ذکر سنه «مستغاث» آمده است و این خود نشانه آن است که «تکمیل دوره» مستلزم مرور زمان و استقرار تامّ احکام بیان است. مستمسک ازلیان در این خصوص آیات مندرج در ابواب متعدّد از کتاب بیان فارسی است، که ذیلاً اشاراتی به مندرجات آن ابواب می‌نمائیم.

مقدار عددی کلمه «مستغاث» بر مبنای حروف ابجد عدد ۲۰۰۱ می‌باشد. و اهل بیان بر این باورند که «من یظهره‌الله» ۲۰۰۱ سال بعد از ظهور حضرت نقطه اولی می‌بایست ظاهر گردد. این تصوّر همان اشتباه دائمی پیروان ادیان سلف است که استنباطات خود را به عنوان علائم و نشانه‌های ظهور موعود قرار داده‌اند و بر اساس معیارها و موازین بشری خود منتظر ظهور موعود و ناجی هستند. حضرت بهاء‌الله در کتاب مستطاب ایقان به این مسأله مفصلاً اشاره فرموده‌اند که چگونه استنباطات نفوس سبب غفلت و اشتباه ایشان در شناخت حقیقت می‌گردد و پیشگام این شبهات همانا علماء دین در هر دور هستند که تصوّرات و استنباطات خود را به ناس القاء نموده و ایشان را از صراط مستقیم دور می‌نمایند.^{۳۳} در همین راستا اعمال و گفتار علماء بیان گواهی است بر تکرار این اشتباهات.

در رسالات ردیه‌ای که اهل بیان بر علیه جمال قدم جلّ ذکره‌الاعظم نگاشته‌اند، نوای همین ساز ناموزون به گوش می‌رسد. در حالی که به فرموده حضرت ربّ اعلیٰ کلّ بیان مانند تحفه و یا حدیقه‌ای است در ید قدرت «من یظهره‌الله» و قبول و ردّ آن منوط به اراده آن حضرت است، لذا تکمیل دور بیان نیز منوط به اراده «من یظهره‌الله» است. هر هنگام که اراده فرمایند دور بیان اکمال خواهد یافت.

آنچه اهل بیان را به اشتباه انداخته است، برداشت ناصحیح ایشان از مفهوم «تکمیل دوره» است، زیرا به تصریح حضرت ربّ اعلیٰ «تکمیل دوره» و «عود خلق بیان» به اراده حقّ است و لاغیر، قوله العزیز:

« . . . فطوبی لمن یحشر یوم القیامة بین یدی اللّٰه و لیقبلته اللّٰه عن باب من ابواب کلّشیء. اذ انّه ذات نفس قد رجع الیها کلّ من دان بالبیان بما قد عمل فی ذلک الباب. فلتسرعن فی ذلک ثمّ و لتسرعن، ثمّ و لتسرعن، ثمّ و لتسرعن، ثمّ و لتسرعن. زیرا که خداوند اسرع کلّ حاسبین است، چه بسا که حاضر نشود نزد او کلّ ابواب کلّشیء و حکم فرماید به عود خلق بیان و سمواتی که در بیان مرتفع شده کلّ را مطوی فرماید در قبضه خود به مثل آنکه در قرآن بما لاعد ابواب متکثره در نزد مؤمنین به او متکثر شده و در حینی که خداوند عود خلق قرآن فرموده نبود نزد او الاّ یک نفس واحده که یک باب از ابواب حکم ذکر می شود نزد او. کذلک یفعل مایشاء و یحکم و یرید. لایسئل عما یرفع و کلّ عن کلّشیء یسئلون . . . »^{۳۴}

بر اساس نصّ فوق از حضرت اعلیٰ تکمیل دوره و عود خلق بیان و انطواء سماواتی که در آن مرتفع شده، به ید قدرت الهی است، زیرا خداوند «اسرع کلّ حاسبین» است. بنابر این چه جای تعیین زمان و تعیین حدود برای ظهور موعود است؟ مضافاً بر این که در معنای «مستغاث» بر اساس آثار حضرت ربّ اعلیٰ مفاهیم و معانی دیگری را می توان ارائه نمود که کاملاً متفاوت و متخالف با معنای ظاهری و عددی مطروحه توسط ازلیان است.

در کتاب بیان فارسی در ابواب متعدّد اصطلاح «مستغاث» و «اغیث» بکار رفته است که از نظر اهل بیان اشاره به مقدار عددی این کلمات و نهایتاً سال ظهور من یظهره اللّٰه موعود دارد. از جمله ابوابی که این اصطلاحات در آنها بکار رفته است می توان به باب شانزدهم از واحد دوم، باب پانزدهم از واحد سوّم، باب دوّم از واحد پنجم، باب چهاردهم از واحد ششم، و باب دهم از واحد هفتم اشاره نمود.

در بررسی مفاهیم مندمج در این ابواب اگرچه به مقدار عددی کلمه «مستغاث» اشاره گردیده است، لیکن در بحث از این اصطلاح یعنی «مستغاث» چیزی فراتر از مقدار عددی آن یعنی عدد ۲۰۰۱ منظور نظر است. زیرا این عدد در زبان پیامبرانه مندمج در آثار حضرت ربّ اعلیٰ، سمبولی است از بالاترین و عظیم‌ترین اسم از اسماء الله. چنانکه در باب دهم از واحد هفتم اشاره مبارک به همین مسأله است، چنانکه می‌فرمایند: «... در اسماء الله هیچ اسمی تعادل نمی‌کند عدد آن با اسم مستغاث...»^{۳۵} و نیز در همین معنای عددی، ذکر عدد ۲۰۰۱، در باب شانزدهم از واحد هشتم آمده است، چنانچه می‌فرمایند:

«... سزاوار است که عبد بعد از هر صلوة طلب رحمت و مغفرت نماید از برای والدین خود که ندا می‌رسد من قِبَلِ الله که از برای تو است دو هزار و یک ضِعف از آنچه طلب نمودی از برای والدین خود.»^{۳۶}

بر همین اساس است آنچه که در باب شانزدهم از واحد دوم بیان فارسی آمده است:

«... وصیت می‌کنم کلّ اهل بیان را که اگر در حین ظهور من یظهره الله کلّ موفّق به آن جنّت اعظم و لقای اکبر گردید طوبی لکم ثمّ طوبی لکم ثمّ طوبی لکم. و الا اگر شنیدید ظهوری ظاهر شده و به آیات، قبل از عدد اسم الله الاغیث که کلّ داخل شوید و اگر نشده و به عدد اسم الله المستغاث منتهی شده و شنیده‌اید که نقطه ظاهر شده و کلّ یقین نکرده‌اید رحم بر انفس خود کرده و کلّ بکلیّه در ظلّ اون نقطه ظاهره که کلّ داخل نشده‌اید مستظلّ گردید و اگر بشنوید ظاهر شده صاحب نفسی به آیات و اولو العلم آن زمان تصدیق او نموده، نه معروفین از اولو العلم بلکه مدققین نظر به مثل این زمان که آنها محتجب مانده و مدققین نظر و صاحبان منظر اگرچه بر لباس فقر و مسکنت بوده سبقت به دخول جنّت گرفته و لباس حریر پوشیده و ایشان هنوز در حکم قبل باقی مانده، تأمل نکرده و کلّ داخل شوید در ظلّ ظلال او که اوست اول و آخر و او است ظاهر و باطن و اگر شنیدید در تضرّع و ابتهاج بر آمده که فضل خدا الی المستغاث از شما مقطوع نگشته و اگر شنیدید الی مستغاث ظاهر گشته من

هو محبوبی و محبوبکم و ملیکی و ملیکم فاذا لا تصبرن قدر ما یتنفس نفس و لتدخلن کلکم اجمعون فی ظلّ الله و لا تقولن لم و بم فان هذا من اعظم امری. ایاکم لا خالصنکم عن نار بعدکم بما قد اذنت لکم بهذا. ان یا اهل البیان کلّ تشکرون که اگر نفسی به قدر تنفسی صبر بعد از دو هزار و یک سال نماید بلاشبهه در دین بیان نیست و داخل نار است الا آنکه ظهورالله ظاهر نشود که آن وقت کلّ مکلف به ابتهال و تضرع هستید. نه این است که به مثل یهود مانده که عیسی بیاید و نه به مثل نصاری که محمد بیاید و بمانند و نه به مثل امت محمد (ص) که قائم آل محمد ظاهر شود و بمانید . . .»^{۳۷}

آیات مبارکه منقوله از نظر اهل بیان و ازلیان سند محکمی است بر سال ظهور «من یظهره الله» که از نظر ایشان می بایست در سال ۲۰۰۱ بعد از ظهور نقطه اولی ظاهر شود. لیکن مسأله اساسی در همین آیات مذکوره، این است که اگر سال ۲۰۰۱ را ملاک برای ظهور «من یظهره الله» قرار دهیم، در چند جمله قبل نقیض آن را مشاهده می نمائیم، چه که حضرت باب اعظم به صراحت می فرمایند: «اگر شنیدید ظهور ظاهر شده به آیات قبل از عدد اسم الله الاغیث که کلّ داخل شوید.»

«اغیث» به حساب ابجد برابر است با عدد ۱۵۱۱. کلام صریح حضرت اعلیٰ این است که قبل از اغیث یعنی ۱۵۱۱ هر کس به آیات ظاهر شد به او ایمان آورید. و این مسلم است که قبل از «اغیث» یعنی ۱۵۱۱ حدی در آیات نیست که چند سال قبل باشد. می تواند سنه ۹ یا سنه ۱۹ بعد از ظهور باشد. یعنی از زمان شهادت حضرت ربّ اعلیٰ به بعد هر زمان که من یظهره الله اراده فرمایند قبل از «اغیث» است و منتهای این انتظار «الی مستغاث» تعیین شده. اساساً تأکید هیکل اطهر بر این اصطلاحات و اعداد ذکر می است در تنبه و هوشیاری اهل بیان، چنانچه در همین آیات می خوانیم: «... الا آن که ظهور الله ظاهر نشود که آن وقت کلّ مکلف به ابتهال و تضرع هستید. نه این است که به مثل یهود مانده که عیسی بیاید و نه به مثل نصاری که محمد بیاید و بمانند و نه به مثل امت محمد (ص) که قائم آل محمد ظاهر شود و بمانید.»

بنابر این تأکید حضرت رب اعلیٰ تأکید بر هشیاری و بیداری اهل بیان در انتظار ظهور «من یظهره الله» است و اساساً مفهوم «انتظار» در آثار حضرت باب یکی از محوری‌ترین اصول است. در جای‌جای این آثار اهل بیان را هشدار داده و انداز فرموده‌اند که مبادا در حین ظهور به امور ثانوی و فرعی از شناخت نفس ظهور محتجب گردند. و الا در کدامیک از جملات و آیات فوق تصریح بر این شده که من یظهره الله نمی‌تواند قبل از ۲۰۰۱ ظاهر شود. حتی تأکید می‌فرمایند که اگر در ۲۰۰۱ نیز ظاهر نگشت مانند پیروان سایر ادیان ننشینند به انتظار، بلکه می‌فرمایند: «کلّ مکلف به ابتهال و تضرّع هستید.» تا شاید فضل الهی شمول عام یابد و من یظهره الله موعود ظهور فرماید.

نکته دیگری که در باب مسأله «مستغاث» باید بدان اشاره نمود این نکته است که اگر بر فرض، مسلم بگیریم که ظهور من یظهره الله در دو هزار و یک سال بعد از ظهور حضرت نقطه اولی می‌بایست صورت گیرد، این تعیین تاریخ و تحدید بواسطه نزول آیات بعدی در ابواب لاحق منسوخ گردیده است.

از جمله مباحث خاص دینی مبحث «ناسخ و منسوخ» است که در جمیع ادیان سلف امثله و شواهدی بر این امر می‌توان یافت که با نزول تدریجی آیات بر مظهر الهی بعضی از احکام که از قبل نازل گردیده بود منسوخ می‌گردد. این مسأله تا بدان حد مورد توجه است که در علوم قرآنی از جمله مباحث مهم تلقی می‌شود. از آنجا که ابواب کتاب مستطاب بیان فارسی به ترتیب زمانی در قلعه ماکو نازل گردیده و ترتیب ابواب آن در حین نزول معین گردیده است لذا آیات ابواب لاحق در باب «مستغاث» می‌تواند ناسخ آیات سابق در این باره باشد و چنانچه در باب پانزدهم از واحد سوم چنین نازل:

«... کسی عالم به ظهور نیست غیر الله هر وقت شود باید کلّ تصدیق به نقطه حقیقت نمایند و شکر الهی را بجا آورند. اگرچه امید از فضل او است که تا مستغاث نرسد و از قبل کلمه الله مرتفع گردد و انما الدلیل آیاته و الوجود علی نفسه نفس اذ الغیر یعرف به و هو لا یعرف بدونه سبحان الله عما یصفون...»^{۳۸}

چنانچه ملاحظه می‌گردد در این آیات منیع حضرت ربّ اعلیٰ به کلی تاریخ و تحدید را برای ظهور حضرت من‌یظهره‌الله منتفی دانسته‌اند و ظهور را در هر آنی محتمل‌الوقوع می‌دانند. لذا این آیات می‌تواند ناسخ آیات مندرج در باب شانزدهم از واحد دوم منظور گردد. هرچند که در آن آیات نیز هرگز تحدید زمانی و تعیین تکلیف برای ظهور موعود در نظر گرفته نشده و پیام کلی این آیات هشدار و اندازی است در باب ظهور من‌یظهره‌الله و لاغیر.

علاوه بر آن که به نصّ صریح حضرت باب اعظم کسی به غیر از ذات الهی عالم به ظهور نیست، بر فرض آن که مسلم بدانیم که سال ۲۰۰۱ سال ظهور حضرت من‌یظهره‌الله است، با ظهور حضرت بهاء‌الله در این حکم الهی بداء شده و بداء از قوانین الهی است و حقّ است. حضرت ربّ اعلیٰ در باب سوم از واحد چهارم کتاب بیان فارسی در باره بداء می‌فرماید:

« فی ان البداء لله حقّ. ملخص این باب آن که خداوند عبادت کرده نمی‌شود به هیچ چیز مثل بداء، زیرا که بداء اعتراف به قدرت او است بر مایشاء. اگر نفسی عبادت کند او را به آنچه در امکان فوق او متصوّر نیست همین قدر که اعتراف به بداء نمود این عبادت اعظم از آنچه کرده می‌گردد که اگر بخواهد او را داخل در نار فرماید مقتدر بوده و هست و لم و بم کسی نتواند گفت در فعل او. زیرا که عادل است در قضای خود و همچنین بر عکس . . . »^{۳۹}

بداء در اصطلاح دینی یعنی تغییر حکم الهی و آشکار شدن حکم جدید در برابر حکمی که از قبل بر قرار بوده. نمونه تاریخی بداء در ظهور حضرت ربّ اعلیٰ تغییر حکم الهی در باب تجمع اصحاب حضرت اعلیٰ در کربلا بوده است. این حکم الهی در «قیوم‌الاسماء از قلم حقّ نازل گردید»،^{۴۰} لیکن با توجه به ضوضاء علماء در کربلا و مخالفتهای شدید آنان، بعد از اتمام سفر حجّ و ابلاغ پیام الهی به علماء و حجّاج حاضر در آن مراسم، حکم الهی بر این قرار می‌گیرد که اصحاب به اصفهان و در صورت اقتضاء به شیراز عزیمت نمایند.

بر همین قیاس، بر فرض مسلم گرفتن تاریخ ۲۰۰۱ بعد از ظهور حضرت نقطه اولیٰ، همانگونه که مذکور گردید این حکم بنا بر اقتضاء بداء گردید و احکام دیگری که

همانا تصریح بر قریب ظهور حضرت من یظهره الله دارد، نازل گردید. حضرت بهاء الله در همین خصوص در کتاب بدیع می فرماید:

« . . . بدان که حق جلّ شأنه به هیچ حجابی محجوب نه و به هیچ حدودی محدود نخواهد بود. ظاهر می شود به هر قسم که اراده فرماید، چه که لم یزل مقتدر بوده و خواهد بود و هرگز قدرت کلیه اش سلب نشده و نخواهد شد. حال به وهم شما اگر حقّ به دستور العمل معرضین ظاهر شود قدرتش را چه تأویل می نمائی. چه که از بیان شما چنان مستفاد می شود که لابداً باید به این قسم ظاهر شود و قادر نیست به غیر آنچه شما نوشته اید مظهري از مظاهر خود را در ارض بفرستد. فبئس ما ظننتم و نظنون . . . فوالله روایح متنته کثیفه از اشارات کلمات آن انفس مشرکه بر عالم و اهل آن مرور نموده. از خدا می طلبیم که صرصر عنایتی بفرستد و این اریاح را معدوم نماید. خود آن مشرکین خمسين الف سنه یوم قیامت را مستدلند که به یک ساعت منقضی شد. بگو ای بی بصران همان معنی در اینجا جاری. پنجاه هزار سنه در ساعتی منقضی شود حرفی ندارید، ولکن اگر دوهزار سال به وهم شما در سنین معدوده منقضی شود اعتراض می نمائید . . . »^{۴۱}

«خمسين الف سنه» عبارتی است که در آیه ۴ از سوره معارج (درجات) از سور قرآنی نازل گردیده است و در توصیف آخرالزمان و یوم قیامت است، چنانکه می فرماید: «تَعْرُجُ الْمَلَائِكَةُ وَالرُّوحُ إِلَيْهِ فِي يَوْمٍ كَانَ مِقْدَارُهُ خَمْسِينَ أَلْفَ سَنَةٍ». یوم قیامت یومی است که به فرموده حضرت عبدالبهاء: «امور عظیمه و وقایع کلیه و حوادث بی نهایه که ظهور و اجرایش منوط به مدت خمسين الف سنه است در آن یوم واحد مجری گردد.»^{۴۲} این مسأله ای است که حضرت ربّ اعلیٰ در بیان عظمت یوم ظهور خود بیان فرموده اند که چگونه پنجاه هزار سال در ساعتی به ظهور هیکل اطهر منقضی شد. اگر این امر مورد قبول اهل بیان است، پس آیا نمی توان پذیرفت که ۲۰۰۱ سال در ۹ یا ۱۹ سال منقضی گردد؟

با عطف نظر به مطالب فوق و توجه به قدر عددی کلمه «مستغاث» شاهدی دیگر از آثار حضرت باب اعظم نقل می گردد که در آن ذکر «مستغاث» آمده، لیکن

صرفاً قدر عددی این کلمه مورد نظر بوده و نه مفهومی دیگر. حضرت اعلیٰ در باب دوم از واحد پنجم کتاب بیان فارسی می‌فرمایند:

«ملخص این باب آن که لایق است بر مقتدرین در بیان که هیجده مسجد جدا جدیداً به اسم حروف حی من یظهره الله بنا کنند که مدلّ باشد از برای حروف حیّ اول و در آنها تسبیح و تقدیس و توحید و تعظیم الهی را بجا آورند و در آنها هر قدر توانند ارتفاع دهند مصباح را که در آن اسراف نبوده و نیست. گویا دیده می‌شود که به عدد اسم مستغاث در آن مساجد لنترهای مرتفع آویخته که مثل کوكب سماء مشرق است . . .»^{۴۳}

همانگونه که ملاحظه می‌گردد منظور از ذکر «مستغاث» در آیات فوق صرفاً بیان کثرت چراغ‌های روشن در آن مساجد است و نه چیز دیگر.

لیکن همانطور که اشاره شد علاوه بر مقدار عددی کلمه «مستغاث» در ابوابی که به آنها اشاره گردید، اساساً اهمیت این کلمه در مفهوم خاصی است که در آن مختفی است. باب دهم از واحد هفتم یکی از پیچیده‌ترین ابواب کتاب مستطاب بیان است که حضرت ربّ اعلیٰ در آن به تلویح و اشاره به قربیت ظهور حضرت من یظهره الله اشاره می‌فرمایند که ذیلاً نکاتی چند در خصوص مطالب مندرج در این باب بیان می‌گردد. این باب و واحد چه در بیان عربی و چه در بیان فارسی در وجوب استعمال حرز یا طلسم هیکل اسم «مستغاث» برای فرزندان در حین تولّد آنان است. چنانکه در ابتدای باب می‌فرمایند: «فلتحرزنّ کلّ نفس بهیکل اسم المستغاث فی حین تولّده و لا ینبغی لاحد ان یترکه»^{۴۴} در ادامه این باب حضرت ربّ اعلیٰ می‌فرمایند:

« . . . در اسماء الله هیچ اسمی تعادل نمی‌کند عدد آن با اسم مستغاث و آن اعلیٰ ثمره اسماء است که به منتهی الیه ظهور رسید و در آن ظاهر نیست الاّ واحد اول و در واحد اول نیست الاّ واحد اول که در قرآن رسول الله (ص) هست و در بیان ذات حروف السّبع و قبل از قرآن عیسی بود و بعد از بیان من یظهره الله. اعراش در ظهورات مختلف ظاهر می‌شود و الاّ مستوی بر اعراش که معرّی از حدّ حدود است همان مشیت اولیه است که اعراش او را متغیّر نمی‌کند . . .»^{۴۵}

با تأمل در آیات فوق اصطلاح «مستغاث» معنای حقیقی خود را می‌یابد. بدین معنی که اولاً: این اسم از اسماء‌الله است و بالاتر از آن هیچ اسمی از اسماء الهی قرار نمی‌گیرد. ثانیاً: اسم «مستغاث» معادل «واحد اول» یعنی مظهر الهی در هر دور است. چنانچه اشاره فرموده‌اند که منظور از واحد اول در قرآن رسول‌الله (ص) هست و در دور بیان حضرت نقطه اولی و در دور انجیل حضرت عیسی و در نهایت در دور من‌یظهره‌الله نفس مقدس حضرتش می‌باشد. بنابر این منطقی منظور از «مستغاث» اشاره صریح به «من‌یظهره‌الله موعود» است و نه اشاره به مقدار عددی آن. حضرت ربّ اعلیٰ در همین باب می‌فرماید:

«... و هیچ اسمی اعلیٰ عدداً از اسم مستغاث نیست در رتبه اسماء و بر عدد اللهم که اعداد طرح کنی واحداً بعد واحد اسم احد ناقص می‌شود و اگر با الف و لام حساب کنی اسم مستغاث را عدد اسم حیّ زائد می‌آید و در یوم قیامت مظهر آن ظاهر شده که مدلّ بوده علی الله. از این جهت امر شده که کلّ از حین انعقاد نطفه محرز کنند آن هیکل را به هیکلی که عدد اسم مستغاث در آن باشد. زیرا که از مبدأ ظهور تا آخر خدا داناست که چقدر شود. ولیکن زیاده از عدد مستغاث اگر خدا خواهد نخواهد شد در کور قرآن بدء و عود آن در اسم اغفر شد به نقص اسم هو. در بیان خدا عالم است که تا چه حدّ رسد و زیرا که در این معیاری نیست. زیرا فاصله بین انجیل و فرقان به الف هم نرسید. زیرا که شجره حقیقت در هر حال ناظر است به خلق خود، هر وقت که بیند استعداد ظهور را در میان مرایای افئده مسبحین می‌شناساند خود را به کلّ به اذن الله عزّ و جلّ. زیرا که از برای او حرکتی و سکونی نبوده و نیست الا بالله عزّ و جلّ...»^{۴۶}

اگر قدری در بیان مبارک فوق دقیق شویم به وضوح اشاره حضرت اعلیٰ را به سنه ظهور من‌یظهره‌الله در خواهیم یافت. بدین صورت که: عدد اللهم برابر با یکصد و شش است که اگر آن را در عدد واحد یعنی نوزده ضرب نمائیم، عدد دو هزار و چهارده حاصل می‌گردد که عدد «مستغاث» معادل عدد احد یعنی سیزده از آن کمتر است. حال اگر الف و لام را که برابر با سی و یک است بر عدد مستغاث که دو هزار و یک می‌باشد بیفزائیم عدد بدست آمده معادل دو هزار و سی و دو

خواهد شد. ماحصل تفاضل این دو عدد یعنی ۲۰۳۲ و ۲۰۱۴ عدد «حی» می‌شود که همان هیجده است. حضرت اعلیٰ در ادامه به صراحت تامّ می‌فرمایند: و در یوم قیامت مظهر آن یعنی مظهر اسم حیّ که مدلّ بر خداوند است ظاهر می‌شود. در اصطلاح‌شناسی بیان «یوم قیامت» اشاره به ظهور مظهر الهی است، چنانچه در باب هفتم از واحد دوّم بدین معنا اشاره فرموده‌اند.^{۴۷} لذا مظهر اسم حیّ همان «واحد اوّل» یعنی مظهر امرالله است که در عدد اسم حیّ ظهور خواهد فرمود. بنابر این اگر مبنای این محاسبات را سال اظهار امر حضرت باب قرار دهیم یعنی ۱۲۶۰ و عدد ۱۸ را بر آن بیفزائیم عدد ۱۲۷۸ حاصل می‌گردد. می‌دانیم که حضرت بهاءالله در پایان سال هیجدهم در باغ رضوان خطاب به اهل بیان اظهار امر فرمودند.

لذا با توجه به توضیحات فوق به قاطعیّت می‌توان گفت که آنچه ازلیان در باب کلمه مستغاث و مقدار عددی آن یعنی سال ۲۰۰۱ بعد از اظهار امر حضرت اعلیٰ، بیان نموده‌اند هیچ پایه و اساس ندارد و صرفاً برداشتی اشتباه است. به علاوه در جمیع آثار حضرت ربّ اعلیٰ اشارات صریح به قریبّت ظهور است. از جمله در باب سوم از واحد ششم کتاب بیان فارسی چنین نازل:

«... و در ظهور من یظهره‌الله خداوند عالم است که در چه حدّ از سنّ ظاهر فرماید او را ولی از مبدأ ظهور تا عدد واحد مراقب بوده که در هر سنه اظهار ایمان به حرفی ظاهر می‌گردد از کلّ خلق که بعد از اون دیگر نتوانند اظهار ثمرات ظهور قبل را نمایند الاّ به ظهور بعد. چنانچه در این ظهور هر کس بوده مشاهده در این امر نموده که ثمرات هزار و دویست و هفتاد سال را نگذارند که از حدّ باب تجاوز نماید و اگر موفق نگشت به اظهار ثمره وجود خود، خود بنفسه محتجب ماند. ولکن در ظهور حقّ منتهای سرعت نموده که امرالله اسرع است از هر شیئی و در حین استماع ظهور، کلّ علی ما یمکن، ثمرات بیان را ظاهر نموده که اگر قدر لمحهای فصل بهم رساند محو می‌گردد کلّ آنچه کرده و بسا باشد که از او مقبول نشود الاّ آن که در ثمره بعد ظاهر شود. یفعل ما یشاء و یحکم ما یرید

«...»^{۴۸}

ملاحظه می‌گردد به چه صراحت به قریبیت ظهور من‌یظهره‌الله اشاره فرموده‌اند. توجه به عبارات ذیل، پیام الهی مندمج در آن را روشن‌تر می‌سازد:

۱- خدا عالم است به ظهور من‌یظهره‌الله. ۲- از مبدأ ظهور تا عدد واحد یعنی ۱۹ مراقب بوده. ۳- در هر سنه اظهار ایمان به حرفی ظاهر می‌گردد. ۴- عدم اظهار ثمرات ظهور قبل الا به ظهور بعد.

حضرت ربّ اعلیٰ صراحتاً فاصلهٔ زمانی میان ظهور تا سنهٔ ۱۹ بعد از ظهور را با فاصلهٔ زمانی میان ظهور حضرت محمد و ظهور خود مقایسه فرموده و در یک صقع قرار داده‌اند و همچنین تصریح فرموده‌اند که: «در ظهور حقّ منتهای سرعت نموده که امرالله اسرع است از هر شیئی.»

در کتاب «دلایل السبّعه فارسیه» در خصوص علم کلّ شیئی می‌فرمایند:

« . . . چقدر فضل خدا تامّ و کامل است و چقدر مردم بعید. چقدر تمناً نمودند که یک آیه از رسول خدا بشنوند و حال که مثل غیث هاطل از سماء رحمت الهی آیات نازل می‌شود کسی نیست که بشنود و اهل بیان هم من بعد تمناً خواهند نمود ممتحن به من‌یظهره‌الله جلّ ذکره خواهند شد. و از جمله ادلاء متقنه علم کلّ شیئی است در نفس واحد که به حدّ اعجاز است اختراع آن در کتاب هیاکل واحد بیان.^{۴۹} علم مکنون مخزون شده و احدی قبل از این مطلع نشده و ثمرهٔ آن این که در حروف مشاهده می‌نماید که چگونه کلّ شیئی در یازده درجه که هیکل هویت باشد جمع می‌گردد و هیکل اوّل را که در بحر اسماء سیر دهی به نوزده منتهی می‌شود و داخل عدد بیست نمی‌شود. و اظهار این علم حجّتی است بالغه بر کلّ اگر تعقل نمایند . . .»^{۵۰}

مشابه همین بیان و همین مضمون در کتاب «پنج شأن» فارسی آمده است:

« . . . مجمل قول آن که کلّ شیئی از حروف ثمانیه و عشرين خارج نیست. همین قسم هم تکوین کلّ شیئی از معانی این حروف خارج نیست. و این حروف را حقّ سبحانه و تعالی در یازده درجه جمع فرموده به علم خود و آن را به هیکل مشیت اوّلیه که انسان اوّل است قرار داده که ظاهر هیکل هاء باشد و باطن واو و در ظلّ این هیکل هیجده هیکل جعل

فرموده در بحر اسماء و بیست نتواند شد. زیرا که منتهی الیه عدد اسماء اسم مستغاث بوده و نظر که در هیاکل شود. استنباط این مطلب بر نحو اکمل خواهد شد . . .»^{۵۱}

علاوه بر آنچه ذکر گردید در دیگر آثار حضرت باب نصوص متعدده دالّ بر قریب ظهور حضرت موعود ذکر گردیده است. حضرت بهاء الله در کتاب بدیع به این آیات و نصوص اشاره می فرمایند، قوله العزیز:

« . . . بشنو از این عبد و سبحات اوهام را خرق کن و به حقّ بنفسه ناظر باش چه که دون او مخلوق اویند و به کلمه ای من عند او ظاهر و ابداً بدون خود معروف نگشته، بلکه ماسوایش به او معروف بوده و خواهد بود. چشم به نفس ظهور و بما یظهر من عنده داشته باش و شکر کن پروردگار را که ظاهر فرمود مظهر نفس خود را بغتةً. چنانچه نقطه بیان می فرماید: «و لقد قرب الزوال و انتم راقدون.»^{۵۲} شمس در قطب زوال مشرق و مضی و این مقام شکر است نه شکایت. رحمت را نعمت میدان و نعمت را غضب مشمر. اگرچه لم یزل ظهور مظاهر احدیه نعمت ابرار و نعمت فجّار بوده و خواهد بود، فجّار و اشرار لازال نعمت را نعمت انگاشته اند و عنایت صرفه را غضب دانسته اند. در تکمیل دوره ذکر نموده بودی بشنو بیان منزل بیان روح من فی حقایق الاکوان فداه را که به نصّ صریح می فرمایند، قوله جلّ کبریائه: «مِن اَوَّلِ ذَلِكِ اَلْاَمْرِ اِلَى قَبْلِ اَزْ یَکْمَلُ تِسْعَةَ کَیْنُونَاتِ الْخَلْقِ لَمْ تَظْهَرِ وَاِنْ کَلَّمَا قَدْ رَأَیْتَ مِنْ النُّطْفَةِ اِلَى مَا کَسُوْنَاهُ لِحَمًا. ثُمَّ اَصْبِرْ حَتّٰی تَشْهَرَ خَلْقَ الْاٰخِرِ اِذَا قَلَّ فَتُبَارِکَ اللّٰهُ اِحْسَنَ الْخَالِقِیْنَ وَاَشْهَدُ اَنْ فَرَقَ الْقَائِمَ وَاَلْقِیَوْمَ عِدَدُ تِسْعَةَ. ذَلِكُ مَا تَکَلَّمُنَ الْکَیْنُونِیَّاتِ فِی مَقَاعِدِهِنَّ ذَلِكُ فَرَقٌ بَیْنَ کُلِّ اعْظَمَ وِعَظِیْمٍ.»^{۵۳} و در مقام دیگر: «فَلْتَرَاقِبَنَّ فَرَقَ الْقَائِمِ وَاَلْقِیَوْمِ ثُمَّ فِی سَنَةِ التَّسْعِ کُلِّ خَیْرِ تَدْرُکُوْنَ.»^{۵۴} و در این مقام نازل: «هَذَا مَا وَعَدْنَاكَ قَبْلَ حَیْنِ الَّذِیْ اَجْبَنَّاكَ. اَصْبِرْ حَتّٰی یَقْضٰی عَنِ الْبَیَّانِ تِسْعَةَ اِذَا قَلَّ فَتُبَارِکَ اللّٰهُ اِحْسَنَ الْمُبْدِعِیْنَ.»^{۵۵} ای صاحب بصر و انصاف دار علی زعم خود چشم بگشا و از ظهور تسع تا حین خلق آخر مشاهده کن و به تبارک الله احسن الخالقین

و تبارک الله احسن المبدعین ناطق شو. ملاحظه کن که در تکمیل خلق و اعظمت ظهور بعد در فرق قائم و قیوم و همچنین اعظم و عظیم تصریحاً من غیر تلویح می فرمایند و چون مدت منقضی شد و میقات الله به آخر رسید ظَهَرَ جَمَالُ التَّسَعِ بِسُلْطَانٍ مَبِينٍ . . .»^{۵۶}

حضرت بهاء الله در پاسخ به شبهه «تکمیل بیان»، تکمیل دوره را منوط به ظهور الله دانسته اند و تأکید می فرمایند که باید به حق ناظر بود نه به طول مدت و زمان. چنانچه می فرمایند، قوله تعالی:

« . . . و دیگر معلوم نشد مقصود شما از تکمیل چه بوده. اگر مقصود تکمیل آیات الهیه است که آن در حین نزول کامل و ابداً در آن ساحت نقص راه نداشته و نخواهد داشت. ما نَزَلَ من عنده کان کاملاً من قبل و یكون کاملاً من بعد و فی الحین و اگر مقصود تکمیل نفوس است که نفوسی مشاهده شده، هر چه مدت طول کشید ناقص تر ظاهر شده اند. چنانچه در منتهی دوره فرقان، به عقیده شما منتهی کمال رؤسای آن عصر آن بود که جمیع الواح الله را طرد نموده و به رسل الهی وارد آوردند آنچه شنیده اید و یا از تکمیل، تکمیل اعمال ظاهریه مقصود است. اگر اینست که مشاهده شده اکثری را همان اعمال سبب احتجاج گشته. چنانچه ملاحظه شد که عاملین فرقان چون ظهور نیر اعظم را مخالف اعمال خود مشاهده نمودند فتوی بر قتلش دادند و سفک دم مطهرش نمودند و هم چنین اهل انجیل و هم چنین اهل تورات تا منتهی شود ظهورات به بدیع اول. بدانکه تکمیل کل شیء منوط به قول و تصدیق نقطه حقیقت بوده. بشنو که نقطه بیان روح ما سواه فداه چه می فرماید که شاید از کوثر بیانات رحمن از غبار تیره اشارات مظاهر شیطان مطهر شوی. اگرچه یقین است کلمات الله در او اثر ننموده و نخواهد نمود، ولكن لحاظ الله در اکثر بیانات متوجه افئده مخلصین از عباد خود بوده، چه که آن نفوس مقدسه منقطعه روایح مسک معانی را از فرسنگهای بعیده استشمام نمایند و به کلمات الهی از کلمات عالمین منقطع شوند. قوله تبارک ذکره: «فانه لو يجعل ما على الارض نبياً، لیکونن انبیاء عند الله.» از این بیان رحمن

حقیقت تکمیل را ادراک کن که شاید متنبه شوی و خرف اشارات به بحر لؤلؤ معانی هدیه نفرستی و موقن شوی به اینکه کلّ امور از حقّ ظاهر و به حقّ راجع و به تصدیق او ثابت و محقق.

«قدری تفکر نما مع آن که منتهی رتبه تکمیل هیاکل بشریه به رتبه نبوت است و اکثری این رتبه بلند اعلی را محال دانسته اند که نفسی به آن مقام فایز شود. مع ذلک می فرمایند: اگر آن ظهور اعظم اراده فرماید جمیع ما علی الارض را به این رتبه که اکمل مراتب بوده نزد کلّ فایز می فرماید. فو عمره لمثل هذا الربّ ینبغی ان نفدی انفسنا و ارواحنا ثم ذواتنا و حقایقنا و هذا قلیل عند ظهور عطایاه و بروز مواهبه الّتی احاطت الثّقلین. اگر نفسی به دوام ملک و ملکوت عمر نماید و به کلّ اعمال عامل شود و در ظهور اقلّ من آن توقّف نماید، جمیع اعمال او که در زمن لایحصی عامل بوده هباء می شود، بلکه وجود و کینونتش لاشیء می شود تا چه رسد به تکمیل او و همچنین اگر در این مدّت نعوذ بالله تارک کلّ اعمال بوده و در حین ظهور فایز به قول بلی شود، جمیع اعمال در حقّ او ثبت و عند الله کامل بوده و خواهد بود. بر تکمیل دوره احدی الا الله مطلع نه، بسا که در اقرب من آن تکمیل ظاهر و بسا که در الف سنه و فوق آن تکمیل نمی شود و این بسی واضح است که تکمیل هر شیئی به تصدیق الله بوده نه به طول مدّت و ظهور اوهام ناس. نفس ظهور بعد بنفسه دلیل بر تکمیل ما ظهر فی ظهور القبل بوده. بحقّ ناظر باشید نه به طول مدّت و زمان؛ چه که حقّ قادر است در آنی کلّ اوان را منقضی فرماید و یا آنکه یک آن را در صد هزار سنه امتداد دهد...»^{۵۷}

مسئله نام «بهاء»

ازلیان بر خلاف نصّ قاطع طلعت اعلی درباره نام مبارک «بهاء» که به شهادت تاریخ، نام و لقب خاصّ جمال قدم می باشد و علی رغم اینکه بعد از واقعه بدشت این عنوان مبارک لقب خاصّ جمال ابهی بوده است؛ این نام را صرفاً از اسماء و صفات الهی قلمداد نموده اند. در نامه میرزا مهدی این شبهه به این صورت مطرح

است: «عرض دیگر آنکه تعریفات حضرت باب به جهت شخص معین بهاء است و به جهت مسمّای بعینه است و یا به جهت اسم بهاء؟ اگر به جهت مسمّای بعینه و شخص مخصوص است، این اوّل حرف است و محتاج به دلیل است؛ بیان فرموده که در کجای بیان و به چه عبارت است؟ و اگر به جهت اسم بهاء است این اسم از اسماء الله است و تعریفات اسماء الله اختصاص به اسم بهاء ندارد؛ اسم جلال و جمال را نیز تعریف فرموده و هکذا کلّ اسماء الله را. پس هر میرزا کمال و میرزا جمال باید ادّعای این امر نماید.»

چنانچه مشاهده می‌شود ازلیان نام مبارک «بهاء» را که لقب خاص حضرت بهاء الله قبل از اظهار امر علنی مبارک بود، مانند یکی از اسماء الله تلقی می‌نمایند که اشاره به فرد خاصی ندارد. لیکن بر اساس آثار موجوده از حضرت ربّ اعلیٰ و مدارک باقی مانده از اصحاب اوّلیه آن حضرت این نام مبارک دلالت بر وجود مقدّس حضرت بهاء الله می‌نماید. در بحث «ادّعای مرآتیت اوّلیه و وصایت از جانب میرزا یحیی» اشاره به اسنادی تاریخی شد که دالّ بر این بود که نام «بهاء» لقب خاصّ جناب میرزا حسین علی نوری یعنی حضرت بهاء الله است. از جمله به کتاب نقطه الکاف - تاریخ منسوب به حاجی میرزا جانی شهید - اشاره گردید و نیز به نامه‌هایی از جنابان ملا عبدالکریم قزوینی (میرزا احمد کاتب) و سلیمان خان تبریزی اشاره شد، که این هر دو نیز از شهدای واقعه مذبحه کبری هستند.^{۵۸} و نیز به آیه مبارکه «انّی انا حیّ فی الافق الابهی» نازله در توقیع خطاب به ازل اشاره گردید که منظور هیکل اطهر از «افق الابهی» با توجه به قرائن موجود در آثار حضرتش اشاره به حضرت بهاء الله دارد.^{۵۹} چیزی که جای تعجب دارد این است که گویا میرزا مهدی نمی‌دانسته که ازلیان در سالهای بعد جسارت را به حدّ اعلیٰ رسانده و عنوان «بهاء الله» را لقبی از القاب میرزا یحیی قلمداد می‌نمایند؛ چنانچه میرزا آقا خان کرمانی و شیخ احمد روحی در نگارش کتاب «هشت بهشت» اقدام به جعل این اکاذیب نمودند.^{۶۰} ایشان بمانند غالب مورّخین دروغین تصوّراتشان بر این استوار بود که «دروغ هر چه بزرگتر باشد باور آن سهل‌تر است». و جالب‌تر آن که هیچ سند و مدرکی دالّ بر صحّت آنچه ادّعا نموده‌اند ارائه ننموده‌اند.

ذیلاً آیاتی از کتاب مستطاب بیان عربی نقل می‌گردد تا مشخص شود که منظور از اسماء مبارک «بهاء» و «بهاء‌الله» اشاره به فرد معین است که با توجه به قرائن موجود اشاره صریح است به حضرت بهاء‌الله. حضرت ربّ اعلیٰ در کتاب الجزاء می‌فرمایند، قوله العظیم:

« . . . ثمّ السّادس انتم قدّام طایفة تظهر فيه النقطة لا تقدمون. انهم كانوا مؤمنين. اولئك خير من على الارض و لو علم الله خيراً منهم فى الايمان، ليظهره منهم. انتم الى ابيه و امّه و ما كان معه و من آمن به من اولى قرابته من الله تسلمون. ان انتم تحسننّ بكلّ نفس لعلکم تدرکون. هذا قبل ان يظهره و بعد ذلك انتم سندرکون و تعلمون. عليك ان يا بهاء‌الله ثمّ اولى قرابتک ذکر الله و ثناء کلّشیء فى کلّ حین و قبل حین و بعد حین . . . »^{۶۱}

چنانچه مشهود است در این آیات منیعه حضرت ربّ اعلیٰ بشارت ظهور حضرت من‌یظهره‌الله را داده‌اند. سپس در مقام تحیت خطاب «یا بهاء‌الله» به آن حضرت می‌فرمایند و بر آن حضرت و وابستگان و نزدیکان حضرتش درود و ثنای الهی می‌فرستند. از همین آیات می‌توان حکم کرد که نام مبارک «بهاء» نه تنها از اسماء الهی است، بلکه لقب خاصّ است از برای حضرت بهاء‌الله، چه که قبل از اظهار امر نیز حضرتش در بین اصحاب حضرت ربّ اعلیٰ به همین نام و لقب شناخت شده بودند. بر همین اساس است که ازلیان در نوشته‌های بعدی خود مانند «هشت بهشت» موضع را قدری تغییر داده‌اند و عنوان بهاء‌الله را به عنوان لقبی برای میرزا یحییٰ عنوان نمودند.

شبّهات و ایرادات متعدّد دیگر نیز می‌توان در نامه میرزا مهدی یافت که جمیعاً حکایت از توهمات و برداشتهای ناصحیح معرضین از اهل بیان محسوب است، که پاسخ غالب این شبّهات در بخشهای قبل ارائه گردیده است. ایراداتی از این قبیل که:

۱- هنوز علائم ظهور و بعد از ظهور حضرت ربّ اعلیٰ (حضرت قائم) ظاهر نشده است و بر این اساس ظهور جدید نمی‌تواند ظاهر شود.

- ۲- حضرت باب در تمام نوشتجات از برای اشخاصی که تمیز آیات نمی‌دهند تصریح فرموده و اما از برای اشخاصی که تمیز آیات می‌دهند، فرموده که او (میرزا یحیی) خود صاحب آیات است.
- ۳- حضرت اعلیٰ میرزا یحیی را ثمره خود خوانده و فرموده آیات او از من است و من او هستم. او من می‌باشد.
- ۴- میرزا یحیی مدعی مقام حقیقت خود می‌باشد. آیات او در اطراف منبسط است.
- ۵- شخص مدعی در نهایت باید یکی از ادلاء و مرایا باشد. مرایا را نیز مراتب است و حاکی بالتّمام از نسل یکی خواهد بود و آن را حضرت ربّ اعلیٰ حصر در میرزا یحیی نموده است.
- ۶- قطع نظر از کلّ سخن‌ها الآن میرزا یحیی مدعی هر مقامی که فوق آن تصوّر نشود می‌باشند، آنهم به دلیل آیات.
- ۷- اگر ایشان قادر بر نوشتن به همان نوع که گفته شد بودند، باز دلیل بر انکار و تکفیر میرزا یحیی نیست، بلکه یکی از اولیای دوره بیان هستن، آنهم به تصدیق میرزا یحیی.
- ۸- اگر مدعی این مقام حجّتی به غیر از آیات دارند بفرمائید. اگر حجّت همان آیات است میرزا یحیی علاوه بر نصّ صریح، ادّعی بالاتر و بیشتر و بهتر دارد و مجلّدات کثیره در دست دارد و نیز میرزا یحیی مدعی آن است که کلّ آیات مدعی را که در مدّت عمر نوشته در یک روز خواهم نوشت.
- ۹- اینکه طفل هفت ساله ایشان هم آیه می‌گویند، پس نفس آیات دلیل بر اصل شجره نخواهد بود. شیئی دیگر لازم است بعنوان حجّت بیان شود.
- ۱۰- اگر صرف ادّعا کفایت کند، دیان و میرزا غوغا و شیخ اسماعیل و حاجی ملا هاشم هم ادّعی این امر نمودند و ادّعی آنان باطل شده. پس محض ادّعا کفایت نخواهد کرد.
- ۱۱- روش و سلوک مدعی حقیقت ربطی به حقیقت او ندارد. میرزا مهدی با القاء این شبهه سعی دارد این مسأله را در ذهن مخاطب خود وارد نماید که روش و

سلوک حضرت بهاء‌الله صرفاً به جهت جلب نظر اطرافیان بوده و مدخلیتی به حقیقت آن حضرت ندارد.

۱۲- از دیگر شبهات میرزا مهدی این است که آثار جمال ابه‌ی نه بر اساس فطرت که بر اساس علوم تحصیلی و اکتسابی است.

۱۳- اقدامات میرزا یحیی^۱ و سید محمد^۲ به جهت احقاق حق^۳ بوده است.

۱۴- از دیگر شبهاتی که در نامه^۴ میرزا مهدی وارد آمده است این مطلب است که از جانب جمال ابه‌ی و به دستور ایشان بر علیه میرزا یحیی^۱ و تابعانش اقداماتی صورت گرفته است. متأسفانه این قبیل واقعیتهای همواره از جانب میرزا یحیی^۱ و اعوان وی بر علیه جمال مبارک بیان گردیده است، به نحوی که اعمالی که خود و تابعانش بر علیه جمال مبارک و پیروانش انجام داده‌اند، به صورت غیر واقع به حضرت بهاء‌الله نسبت داده‌اند. مثلاً در نامه^۴ میرزا مهدی آمده است که اختفاء و پنهان شدن میرزا یحیی^۱ به دستور و بنا بر نقشه^۵ حضرت بهاء‌الله بوده است، تا از نام میرزا یحیی^۱ سوء استفاده شود. وی می‌نویسد: «در مجلس‌ها صحبت می‌شود که جمال ابه‌ی بنای فساد و فتنه گذاشته‌اند و مشهور شده که اول برادرش را قایم و پنهان کرده به اسم او نانی پخت، حالا او را رد کرده می‌خواهند آجیل بخورند.»

آنچه در فوق آمده است و در طی مقاله سعی بر آن بوده است که اهم آن مطالب بررسی و تحلیل گردد شبهات و ایراداتی است که ازل و پیروان وی بر علیه امر ابه‌ی و جمال کبریاء مطرح نموده‌اند. حضرت بهاء‌الله در کتاب مستطاب بدیع به لسان مخاطب نامه، در نهایت دقت و به تفصیل به پاسخ‌گویی و رد شبهات فوق پرداخته‌اند، به نحوی که فرد منصف را کفایت نماید و براطمینان بیفزاید.

در حال حاضر نیز بعضی کوتاه‌بینان و اصحاب غرض به اسم «بیان حقایق» سعی بر ارائه این شبهات به نسل حاضر دارند. کتب و نشریات و سایتهای متعدد تحت عناوین «بهائی‌پژوهی» و یا نام‌های دیگر از همین آبشخور سیراب می‌شوند. لذا توجه به آثار مبارکه‌ای که از قلم طلعات مقدسه در این خصوص نازل گردیده، بیش از پیش احساس می‌گردد. همانطور که در ابتدای مقاله عنوان گردید این مقاله سعی در بررسی اجمالی مطالب مندرج در «کتاب بدیع» دارد. مطالب

مطروحه حاصل مطالعاتی است که نگارنده در حدّ توان خود در آثار مبارکه حضرت بهاءالله و حضرت نقطه‌اولی داشته است. محرک این مطالعات همانا علاقه به درک و تفهیم مطالب مندرج در کتاب بدیع بوده است، زیرا همانگونه که اشاره گردید از نظر نگارنده مطالب و مفاهیم این کتاب مستطاب در میان آثار جمال ابهی علی‌رغم اهمیّت و جامعیت مطالب آن، آنچنان که باید بررسی و کنکاش نشده است.

اقدامات یحیی' ازل و اعوان وی و نتایج حاصله از این اقدامات تمامی دو عهد اعلیٰ و ابهی و نیز بخش قابل توجهی از عهد میثاق و به تعبیری عصر رسولی را در بر گرفته است و بسیاری از مؤمنین از اهل بیان و اهل بهاء را به چالش کشیده است. لذا توجه به این حوادث و وقوف به آنها می‌تواند در تعیین هویت اهل بهاء و علت ایمانشان به حضرت بهاءالله نقشی مهمّ داشته باشد. از این روی از نظر نگارنده مطالعه «کتاب بدیع» همانند مطالعه «کتاب ایقان» می‌بایست در دستور کار هر بهائی علاقه‌مند به مطالعات امری قرار گیرد. مسک‌الختم این مقاله نقل بخشی دیگر از نصوص مبارکه است که ذیلاً نگاشته می‌شود. باشد تا کلام الهی راه‌گشای مسیر روحانی مؤمنین حضرتش شود. قوله تعالی شأنه:

« . . . ایاکم، یا قوم، ان تحرفوا کلمات الله عن مواضعها. ان اشهدوا بما شهد الله، ثم کونوا اخواناً علی سرر متقابلین. ان اتحدوا علی شأن لا یجد احدٌ بینکم روائح الاختلاف. و باتحادکم یظهر امرالله بین بریته، و تثبت آثاره بین عباده، و تُبرهن انواره بین العالمین. امید چنان است که کلّ به کلمه جامع مجتمعه شده به ذکر و ثنای حقّ مشغول شوند و به کمال انقطاع در ارض ظاهر گردند و به شأنی به نار حبّ الهی مشتعل شوند که کلّ به حرارت آن مشتعل شده به شطر قدس ناظر گردند. و آنچه از آیات الهی ادراک نشود از معدن و مبدأ آن سؤال نمایند. مقصود از این کلمه آن که مبادا در معنی کلمات مابین احبّای الهی اختلاف شود. و بدانند که کلمات الهیه کلّ از نقطه واحد ظاهر و به او راجع. ایاکم ان تشهدوا الاختلاف فیهنّ. اگرچه به ظاهر مختلف نازل شود در باطن به کلمه واحد راجع و منتهی، چنانچه در بعضی مقام ذکر شده که احدی به معنی

کلمات الهی مطلع نه الا الله. شکی نیست که این قول حق است، چه که حرفی از حروفات منزله در هر عالمی از عوالم لایتنهای اثر مخصوصی و معانی مخصوصه به اقتضای آن عالم داشته و خواهد داشت. و همچنین حروفات و کلمات الهیه، هر یک کتر علم لدنی بوده و خواهد بود، و ما اطّلع بما کُنزَ فیهنّ الا الله. احدی قادر بر عرفان آن علی ما ینبغی نبوده و نخواهد بود. و همچنین در مقامی ذکر شده که کلّ آیات الهی را درک می‌نمایند، چه که اگر صاحب این مقام نبودند حجّیت آیات مبرهن نمی‌شد. این دو بیان مختلفند بر حسب ظاهر، ولیکن نزد متبصرین و صاحبان ابصر حدیده معلوم است که مقصود از آن که فرموده کلّ ادراک می‌نمایند، علی قدرهم و مقدارهم بوده، لا علی قدر و مقدار ما نزل من لدی الله المقتدر القیوم. الیوم نفوسی که در هتک حرمت بیان ساعیند، چنانچه دیده و شنیده‌اید، آن نفوس نظر به حماقت مریدین خود ادّعی امر نموده‌اند. لعن الله علی الذین تجاوزوا عن حدود البیان و هتکوا حرمة الله و نقضوا میثاقه و کفروا بنقطة الاولیٰ و محبوبه و مقصوده الذی ظهر باسمه الابهیٰ بین الارض و السماء. و منه استضاء افئدة المقرّبین و صدور المخلصین، و لکن قد اخطؤوا ما توهموا بحول الله و قوته. حصن امر به ید قدرت حفظ خواهد شد. و انه لعلیٰ کلّ شیءٍ قدیر . . .»^{۶۲}

یادداشت ها

- ۱- ر.ک.: بیان فارسی، باب ۱۲ از واحد ۳، صص ۸۹ و ۹۰.
- ۲- همان مأخذ، باب ۱۴ از واحد ۶، ص ۲۲۹.
- ۳- «هشت بهشت» کتابی است جدلی در بیان فلسفه بیان اثبات مدّعی ازل که توسط دامادهای ازل، میرزا آقاخان کرمانی و شیخ احمد روحی تصنیف شده است. در این کتاب مطابق روش ازلیان تهمت‌های ناروای بی‌شماری به حضرت بهاء‌الله نسبت داده شده است.

۴- این سفارش حضرت اعلیٰ در خصوص رعایت حال من یظهره الله است، نه میرزا یحیی. در جای جای کتاب بیان فارسی در خصوص من یظهره الله موعود سفارشات و تأکیدات بسیار است.

۵- ر.ک: هشت بهشت، صص ۳۰۰ تا ۳۰۱.

۶- ر.ک.: کتاب بدیع، نسخه خطی جناب زین المقرین، صص ۷۷ و ۷۸.

۷- ر.ک.: مستیظ (نسخه خطی به خط میرزا یحیی)، صص ۳۷۸ تا ۳۸۰. این توفیق در مجموعه آثار حضرت نقطه اولی (مجموعه خطی) به شماره ۶۴، صص ۹۵ تا ۱۰۲ مندرج است.

۸- کتاب الاسماء، نسخه خطی، باب ۱۴ از واحد ۱۱، «فی معرفة اسم المظلل».

۹- در نقطه الکاف چنین آمده است: «... این حکایت را اخوی حضرت ازل که ولد همان مرحومه باشد ذکر نمودند و ایشان نیز آدمی هستند با کمال و در علم توحید در نهایت مسلط و صاحب اخلاق حمیده و صفات پسندیده ملقب به لقب «بهاء»...» (ص ۲۳۹)

در همین کتاب در فهرست اعلام و اشخاص در ذیل نام «بهاء» آمده: بهاء الامکان، بهاء الرضوان، جناب بهاء، حضرت بهاء (لقب میرزا حسین علی نوری).

۱۰- و نیز ر.ک.: یادداشت شماره ۲۹.

۱۱- عجب است که در کتاب «هشت بهشت» ترس و جبن و اختفاء میرزا یحیی را فضیلتی از برای وی شمرده‌اند، چنانکه در ذکر ایام بغداد می‌نویسد: «... بر حسب وصیتی که حضرت نقطه بیان به ایشان فرموده بودند در وراء سراق حجاب از اصحاب و سایرین شب و روز می‌گذرانیدند... جز برادران و خواص اصحاب کسی خدمت آن حضرت نمی‌رسید ولی توقیعات و الواح و کتب و خطب آن جناب در جواب اسئله و عرایض مردم از وراء حجاب صادر می‌شد...» (ص ۳۰۱)

۱۲- ر.ک.: کشف الغطاء عن حیل الاعداء، صص ۳۵۱ تا ۳۵۴. حضرت ربّ اعلیٰ در باب سوّم از واحد دوّم بیان فارسی اشاره فرموده‌اند که: «... از برای او از حین غروب شهادتی هست که ادلاء هستند بر حجت باقیه که بیان باشد تا یوم

ظهور او . . .» نکته مهم در این بیان مبارک تفویض امور در ایام بطون (فاصله بین دو ظهور) به شهادای بیان است و نه به شخص مخصوص منصوص به عنوان وصی حضرتش، چنانکه مدعای ازلیان است.

۱۳- ر.ک.: بیان فارسی، باب ۸ از واحد ۶.

۱۴- آنچه در ذیل می‌آید مطلبی است درباره اصطلاح «انفس الثمان» نازل در قیوم الاسماء. محقق گرامی جناب دکتر محمد افنان در مقاله «بهاء الله در آثار نقطه بیان» چنین توضیح داده‌اند: « . . . در سورة الاکسیر (سوره ۵۷) که در تأویل «و کَذَلِكَ مَكَّنَّا لِيُوسُفَ فِي الْاَرْضِ يَتَّبِعُوا مِنْهَا حَيْثُ يَشَاءُ نُصِيبُ بِرَحْمَتِنَا مَنْ نَشَاءُ وَ لَنُنْصِيعَ اَجْرَ الْمُحْسِنِينَ.» چنین نازل شده: «وَلَقَدْ خَلَقَ اللّٰهُ فِي حَوْلِ ذٰلِكَ الْبَابِ بُحُوْرًا مِّنْ مَّاءِ الْاِکْسِيْرِ مُحْمَرًا بِالذَّهْنِ الْوَجُوْدِ وَ حَيَّوَانًا بِالثَّمْرِ الْمَقْصُوْدِ وَ قَدَّرَ اللّٰهُ لَهٗ سَفْنًا مِّنْ يَّاقُوْتِهٖ الرُّطْبَةِ الْحَمْرَاءِ وَ لَا يَرْكَبُ فِيْهَا اِلَّا اَهْلُ الْبِهَاءِ بِاِذْنِ اللّٰهِ الْعَلِيِّ وَ هُوَ اللّٰهُ قَدْ كَانَ عَزِيْزًا حَكِيْمًا؛ هَنَالِكَ يَحْمَلُ عَرْشَ اللّٰهِ مَلَائِكَةُ الْعَمَاءِ فِي الْاَنْفُسِ الثَّمَانِ وَ قَدْ كَانَ الْحُكْمُ فِيْ اُمِّ الْكِتَابِ مَشْهُوْدًا.» آیه قرآنی اشاره به عظمت و مکانت شأن حضرت یوسف و استقرار قدرت و مقام او است و لذا تأویل آن نیز حاکی از عظمت ظهور و بروز شئون و مقامات مظهر الهی در دور بدیع است که رجعت یوسف بقاء است و در قیوم الاسماء این رتبه به حضرتش تخصیص داده شده و این آیات در شأن ظهور او در دوره بعد است که رجعت آخری است. اصطلاحات «ماء اکسیر»، «ذهن وجود» و «ثمره مقصود» همه متکی بمعارف عرفانی و مسائل بیانی است. «ماء اکسیر» اصطلاح علم کیمیا است که در عرفان نیز بمفهوم مایه و منشأ تکامل روحانی معمول شده و «دهن وجود» احتمالاً مقصود دماء مطهره شهداء و «ثمره مقصود» ثمرات ظهور بیان است و این اصطلاح «ثمره» در بیان مکرر است. «یاقوت رطبه حمراء» مبتنی بر اصطلاحات شیخ احمد احسائی و اصطلاح یاقوت اشاره به گرانبردی و ارزش، و مقصود از رطبه لطافت و صفا و مقصود از حمراء اشاره به مقام قضاء است یعنی در آن بداء و تأخیری نخواهد بود. در این آیات حمل عرش الهی بر دوش عدد هشت نیز مذکور است که اشاره لطیفی به عدد نه و تعبیر و بیانی دیگر از کلمه بهاء است و نشان می‌دهد که عرش الهی در آن ایام کلمه بهاء است. بالآخره لفظ

«هنالك» نشان می‌دهد که این مطلب مربوط به آتیه است و ارتباطی به دوره بیان ندارد. [ر.ک.: کتاب «محبوب عالم» مجموعه مقالات بمناسبت بزرگداشت صدمین سال صعود حضرت بهاءالله جلّ اسمه الاعلیٰ، سال مقدّس ۱۹۹۲ - ۱۹۹۳، از انتشارات مجله عندهایب - نشریه محفل مقدّس روحانی ملی بهائیان کانادا - ردیف ۲۶، ص ۳۰۹]

از حضرت عبدالبهاء در تبیین آیه قرآنی است: «و اما الآیة المبارکة:» و یحمل عرش ربّک یومئذ ثمانیة»، إعلم إنّ الثمانیة حاملة للتسعة؛ هذه إشارة الی ان عدد الأسم الأعظم المقدّس تسعة. لأنها جالسة علی الثمانیة الحاملة لعرشها. (مکاتیب مبارک، جلد ۲، ص ۱۳۵). آیه مبارکه مذکوره، آیه ۱۷ از سوره حاقّه (۶۹) می‌باشد که اصل آن چنین است: «وَالْمَلِكُ عَلٰی اَرْجَائِهَا وَ يَحْمِلُ عَرْشَ رَبِّكَ فَوْقَهُمْ يَوْمَئِذٍ ثَمَانِيَةً». ترجمه آیه کریمه چنین است: و فرشتگان بر کناره‌ها ایستاده باشند، و عرش پروردگارت را در آن روز هشت تن بر فرازشان حمل می‌کنند.

معانی مستتر در اصطلاح «مناهج الثمانیة» نیازمند تحقیق و تدقیق بیشتر است، چون اگر آن را صرفاً به معنای واحدهای باقی مانده از کتاب بیان بدانیم که یحیی' ازل باید آن را اکمال نماید، همانطور که بیان شد این تعبیر با آنچه حضرت ربّ اعلیٰ درباره تکمیل بیان در حین ظهور «من یظهره الله» و توسط آن حضرت بیان فرموده‌اند، متناقض و متخالف خواهد بود.

۱۵- ر.ک.: کتاب بدیع (نسخه خطی جناب زین‌المقرّبین)، ص ۵۳.

۱۶- ر.ک.: مجموعه الواج مبارکه (طبع مصر)، صص ۱۹۱ و ۱۹۲.

۱۷- ر.ک.: کتاب بدیع (نسخه خطی جناب زین‌المقرّبین)، ص ۱۵۲.

۱۸- همان مأخذ، صص ۱۵۲ و ۱۵۳.

۱۹- در باب مفاهیم «توحید» و «تحدید» ر.ک.: کتاب مستطاب ایقان، صص ۱۷

و ۱۸، و نیز صص ۱۳۶ و ۱۴۰.

۲۰- ر.ک.: بیان فارسی، باب ۴ از واحد ۳، صص ۷۹ و ۸۰.

۲۱- ر.ک.: دلائل السبّعه فارسیه (طبع ازلی‌ها (بی‌تاریخ))، صص ۲ و ۳.

۲۲- ر.ک.: پنج شأن، صص ۳۹۶ و ۳۹۶، و نسخه منتخب فارسی همان کتاب، صص ۷۱ و ۷۲.

- ۲۳- ر.ک.: کتاب بدیع، صص ۱۵۳ و ۱۵۴.
- ۲۴- همان مأخذ، ص ۱۲۳.
- ۲۵- ر.ک.: بیان فارسی، صص ۷۷ و ۷۸.
- ۲۶- ر.ک.: همان مأخذ، ص ۱۲۳.
- ۲۷- ر.ک.: کتاب بدیع، ص ۲۱.
- ۲۸- ر.ک.: بیان فارسی، ص ۱۲.
- ۲۹- همان مأخذ، صص ۲۷ و ۲۸.
- ۳۰- همان مأخذ، صص ۲۹ و ۳۰.
- ۳۱- ر.ک.: دلائل السبعه فارسی، صص ۱۰ و ۱۱.
- ۳۲- ر.ک.: بیان فارسی، صص ۱۰ تا ۱۳.
- ۳۳- ر.ک.: کتاب ایقان، صص ۱۲ و ۱۳، و نیز در نصیحت اهل بیان که وصایای الهی را در ظهور جدید فراموش نکنند، صص ۷۱ تا ۷۲.
- ۳۴- ر.ک.: بیان فارسی، مقدمه، ص ۴.
- ۳۵- همان مأخذ، ص ۲۵۲.
- ۳۶- همان مأخذ، ص ۳۰۱.
- ۳۷- همان مأخذ، صص ۶۱ و ۶۲.
- ۳۸- همان مأخذ، ص ۱۰۰.
- ۳۹- همان مأخذ، ص ۱۱۲.
- ۴۰- حضرت اعلیٰ در سورهٔ چهل و هفتم و سورهٔ نود و دوّم از کتاب قیوم الاسماء و نیز در یکی از توقیعات نازله در سفر حجّ مؤمنین را امر به اجتماع در کربلا فرموده‌اند. ر.ک.: کتاب حضرت باب، تألیف دکتر محمدحسینی، بخش یازدهم.
- ۴۱- ر.ک.: کتاب بدیع، ص ۱۱۳.
- ۴۲- ر.ک.: امر و خلق، جلد ۲، صص ۲۳۹ و ۲۴۰.
- ۴۳- ر.ک.: بیان فارسی، ص ۱۵۱.
- ۴۴- همان مأخذ، ص ۲۵۲.
- ۴۵- همان مأخذ، همان صفحه.
- ۴۶- همان مأخذ، همان صفحه.

- ۴۷- همان مأخذ، ص ۳۰: «الباب السابع من الواحد الثاني في بيان يوم القيامة، ملخص این باب آن که مراد از یوم قیامت، یوم ظهور شجره حقیقت است و مشاهده نمی شود که احدی از شیعه یوم قیامت را فهمیده باشد. بلکه همه موهوماً امری را توهم نموده که عندالله حقیقت ندارد و آنچه عندالله و عند عرف اهل حقیقت مقصود از قیامت است، این است که از وقت ظهور شجره حقیقت در هر زمان بهر اسم الی حین غروب آن، یوم قیامت است. . . .»
- ۴۸- همان مأخذ، صص ۱۹۲ و ۱۹۳.
- ۴۹- کتاب هیاکل واحد همان لوح حروفات است که در ایام چهریق به افتخار و اعزاز جناب دیان به عربی نازل شده و شامل هیاکل مخصوصه معروف به هیکل واحد است و بدین خاطر در آثار حضرت بهاءالله از این اثر منبع به «کتاب هیکل» یاد شده است. عمده مضامین این توفیق محاسبات و تطبیقات عددی و حرفی راجع به ظهور منیظهرهالله و توجیهاات اصولی و بنیادی دیگری به همین کیفیت درباره حقایق ظهور مظاهر الهی می باشد. علاوه برآن استخراج اسماءالله از نظام حروف ابجد است که در چهارچوب جداول مخصوص صورت گرفته است. (ر.ک.: عهد اعلی، ص ۴۵۹)
- ۵۰- ر.ک.: دلائل السببه فارسی، صص ۴۵ و ۴۶.
- ۵۱- ر.ک.: پنج شأن فارسی، ص ۸۸.
- ۵۲- ر.ک.: بیان عربی، باب هفتم از واحد ثانی، نسخه خطی مندرج در مجموعه آثار حضرت نقطه اولی شماره ۸۶، ص ۷.
- ۵۳- این بیان مبارک در توفیق خطاب به جناب عظیم و نیز توفیق خطاب به جناب ملا عبدالکریم قزوینی آمده است.
- ۵۴- ر.ک.: بیان عربی، باب ۱۵ از واحد ۶.
- ۵۵- ر.ک.: رساله پنج شأن / توفیق خطاب به جناب عظیم با عنوان « بسم الله الاجمل الاجمل » /
- ۵۶- ر.ک.: کتاب بدیع، صص ۱۱۳ و ۱۱۵، تفاوت کلمات قائم و قیوم (بدون در نظر گرفتن تعلیل و او یعنی : قاوم و قیوم) و اعظم و عظیم هر دو ۹ می شود که اشاره به سنه تسع دارد.

۵۷- ر.ک.: کتاب بدیع، صص ۱۱۸ تا ۱۲۰.

۵۸- ر.ک.: یادداشت شماره ۴۶.

(۵۹) ر.ک.: یادداشتهای شماره (۴۵) و (۴۶) و نیز (۲۷)

۶۰- ر.ک.: هشت بهشت، ص ۳۰۱: «... در آن وقت حضرت نقطه بیان . . . ایشان را به نام ثمره بیان و صبح ازل و وجه و بهاءالله و مرآت و بلور و جوهر و کافور و شمس ازل و نقطه ثانی و وحید وحی ناطق و چندین اسم دیگر خواندند . . .»

۶۱- ر.ک.: بیان عربی، باب ۶ از واحد ۹، مجموعه آثار حضرت نقطه اولی، ص ۴۳.

۶۲- ر.ک.: کتاب بدیع، صص ۴۰۵ تا ۴۰۷.